

به نام خدا

به تابستان که گرمارو نماید
درختم چتر خود را می‌گشاید
خنک می‌سازد آنجا را ز سایه
دل هر رهگذر را می‌رباید

لطفادخت باشیم

همدم



آنچه در این شماره میخوانید

فصلنامه فرهنگی، هنری، آموزشی، اطلاع‌رسانی
موسسه‌ی خیریه‌ی توانبخشی همدم (فتح المبین)
شماره‌ی ثبت: ۷۲۳۱۹ | شماره‌ی سی‌وششمین | تابستان ۱۳۹۹

صاحب امتیاز:
موسسه‌ی خیریه‌ی توانبخشی همدم (فتح المبین)

مدیر مسوول: دکتر زهرا حجت
مسوول شورای سیاست‌گذاری: جعفر شیرازی‌نیا
سردبیر و ویراستار: علیرضا سپاهی‌لایین

هیئت تحریریه: مریم همایونی، محمد رحیمی

همکاران این شماره: امیر شهلا، احمد بهجت، سویدا سپاهی‌لایین

گروه توانبخشی: صدیقه بختیاری شهری، محبوبه سادات مشرف
هانیه آقامحمدیان و معصومه رضازاده

مترجم: فرزانه فریدونی

گرافیک، صفحه‌آرایی و نظارت چاپ: اعظم منعمی‌زاده
تصویرگر: سارا دستمالچیان

عکس: فرشته کاملان، اکرم ابراهیمی، هومان میرهادی، اعظم منعمی‌زاده و
آرشیور روابط عمومی

تایپيست: زهره دهقان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه قرآن کریم (مشارکتی)

بسته بندی و آماده سازی جهت ارسال: دختران خانه پناهگاهی



طرح جلد: اعظم منعمی‌زاده
عکس جلد: اکرم ابراهیمی
عکس پشت جلد: سعیده فارونی

| | |
|----|----------------------------------|
| ۳ | سخن مدیر مسوول |
| ۴ | یادداشت سردبیر |
| ۵ | یک نفس زندگی / مهمان بزرگ ناشناس |
| ۶ | مصاحبه با خیرین |
| ۹ | یک نفس زندگی / این نیز بگذرد |
| ۱۰ | آشنایی با خیرین خراسانی |
| ۱۴ | زندگی دختران این خانه |
| ۱۶ | یک نفس زندگی / شاه‌مرداست |
| ۱۷ | خبرهای خوب این خانه |
| ۲۲ | گزارش |
| ۲۴ | خاطره نویسی |
| ۲۵ | یادداشت کوتاه |
| ۲۶ | دلنوشته |
| ۳۴ | همدردی |
| ۳۵ | چند لحظه علمی و آموزشی |
| ۴۴ | داستان کوتاه |
| ۴۶ | معرفی فیلم |
| ۴۸ | معرفی فیلم |
| ۵۰ | جدول همدم؛ شماره‌ی ۱۱ |
| ۵۲ | معرفی کوتاه مؤسسه |

شاید قصد کرونا شبیخون زدن به مهربانی‌ها بود اما یاد گرفتیم قدر بودن با هم را بیشتر بدانیم که از بودن تا نبودن به اندازه‌ی کوچکی و ناچیزی یک سلول بیشتر فاصله نیست. یاد گرفتیم قدر داشته‌هایمان را بدانیم و قوی و متحد باشیم تا بر مشکلات پیروز شویم. یاد گرفتیم هم‌صدا باهم می‌توانیم فریاد همدلی سر دهیم و در روزهای سخت و پر از تنهایی، بیشتر از همیشه حس یکی شدن را داشته باشیم. یاد گرفتیم که قدر دلتنگی‌هایمان را بدانیم و چقدر سخت بود دلتنگی و دلتنگی و دلتنگی‌های کرونایی... بیاییم از این پس، مهربانی، یکی شدن و اهمیت دادن به مسئولیت‌های اجتماعی را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهیم و بازوی همیاری به‌سوی ناتوانان، با اخلاص و ایمان قلبی بگشاییم. بیاییم قدر دان سلامت‌ی خود و مواظب یکدیگر باشیم تا خداوند باری تعالی هم مواظب دل‌هایمان باشد. به‌زودی که آنقدرها دیر نخواهد بود فریاد همدلی و همدمی را برای شکست کرونا سر خواهیم داد و جشن شکرانه‌ی سلامت را باهم خواهیم گرفت. بهار با تمام ناهاری‌اش رفت و خورشید از پشت بلندی‌ها نمودار است؛ فصل خورشید تابان رسیده است و خداوند چون همیشه نظاره‌گر ماست. از قافله‌ی محبت و خوبی‌ها عقب نمانیم؛ دختران همدم را که روزهایی پر از بغض و تنهایی سپری کرده‌اند فراموش نکنیم و به دیدارشان بیاییم و رنج غم‌را از چشم‌هایشان با حضور پر مهرمان بزدااییم. بی‌گمان، فردا روز بهتری خواهد بود.

صبحت به‌خیر خورشید...

بهاری را پشت سر گذاشتیم که هر روزش رنگ و بوی عصر جمعه را داشت؛

میهمان ناخوانده‌ی نوروزی نسخه‌ی دل‌همه‌ی ما را با نامهربانی پیچید. هر کدام از ما به‌خاطر شرایط بحران کرونایی به اندازه‌ی یک عمر خسته شدیم و به اندازه‌ی یک جهان دلگیر... روزگار سختی بر ما گذشت؛ مسئولیت و سرپرستی ۴۰۰ فرزند که از نعمت خانواده محرومند بر شدت اضطراب‌ها افزود. باید در بالاترین سطح بهداشت، محیط زندگی فرزندان و محیط کاری و اداری کارکنان همدم حفظ می‌شد. بهداشت و سلامت کارکنان و اضطراب اینکه مبادا این ویروس نامهربان به خانه و خانواده‌ی بزرگ همدم راه پیدا کند روز به‌روز بیشتر می‌شد و باید برای سلامتی فرزندانمان و کارکنان تدابیر جدی‌تری اتخاذ می‌کردیم. لحظاتی بود که از سر استیصال و نگرانی تمام غم‌های عالم در دلم جمع می‌شد و از چشمانم سرازیر، چرا که به‌خاطر این شرایط باید فاصله‌ها رعایت می‌شد و هر روز دور دور دخترانم را که هر روز بی‌دغدغه در آغوشم جای می‌گرفتند از دور می‌دیدم و می‌دانید که چقدر دشوار است مادری از دیدار دردانه‌ی فرزندانش به‌خاطر جبر زمانه محروم بماند. هنگام تحویل سال، بغضی سخت در گلویم شکست چرا که پس از این همه سال اولین سالی بود که من و دیگر دوستداران همدم نتوانستیم لحظه‌ی شروع سال جدید را همراه با نگاه عاشقانه و پر از سخن فرزندان همدمی مان، تحویل کنیم. در لحظه تحویل سال این شکوفه‌های غمگین بهاری غم دلشان بیشتر از هر سال بود و دل‌هایشان بهانه‌های بیشتری می‌گرفت و بغض‌ها بود که از جور این زمانه می‌شکست. نداشتن خانه و خانواده یک طرف و ندیدن همدمی‌ها و یاران و خیرین مهربان همدمی که هر سال و همیشه به دیدن دختران همدم می‌آمدند و امسال از دیدارشان محروم بودند از طرف دیگر. این روزها تمامی نداشت، سخت و دیر و تلخ گذشت... غم‌ها و مشکلات کرونایی، در کنار تمام دلگیری‌ها، درس‌هایی نیز برایمان داشت.



زندگی آجیلی و غفلت از لذت‌های عزیز!

• علیرضا سپاهی لایین

چاق‌های بی‌مصرف امروز و خوراک لذیذ کرم‌های کور فر داییم. اگر گاهی و فقط اگر گاهی دست از خوردن برداریم و دقیقتر به اطرافمان نگاه کنیم، آنوقت شاید خیلی چیزهای تازه ببینیم که لذت خوردن را برای ما معنادارتر و عزیزتر کنند؛ مثلاً دستی که نیازمند یاری است، مادری که محتاج غمخواری است، دختری که در آرزوی زندگی داری است و نابینایی که در حسرت دیداری است! در انتهای این یادداشت، بد نیست این مونولوگ ماندگار محسن رضانی را در فیلم رنگ خدا، باهم دوباره خوانی کنیم: «می‌دونی چیه؟ هیچکی منو دوست نداره، عزیز منو دوست نداره، اگر چشم داشتیم می‌رفتم مدرسه روستا، همه بچه‌های روستا اونجا درس می‌خونن، غیر من که باید برم مدرسه نابیناها که اونور دنیاست. معلمون می‌گه خدا شما نابیناها را بیشتر دوست داره چون نمی‌بینید، ولی من گفتم اگر ما رو دوست داشت نابینا نمی‌کرد تا اونو نبینیم، ولی اون گفت خدا دیدنی نیست، خدا همه جا هست، شما می‌تونید اونو حس کنید، شما می‌تونید اونو با دستاتون ببینید، حالا من همه جا رو می‌گردم تا دستم به خدا بخوره و همه چیزو بهش بگم حتی هر چی که تو دلم هست.»

ته‌مانده‌ی کاسه‌ی کوچک آجیل را گذاشته‌ام جلوام و دارم برای بار چندم فیلم «رنگ خدا» را تماشا می‌کنم. دستم، بی‌اراده می‌رود و بلافاصله با یکی دو آجیل اعم از بادام زمینی و تخمه‌ی ژاپنی و آفتابگردان، برمی‌گردد به سمت دهانم... هر لحظه شتابم در این تکرار ماشینی، بیشتر می‌شود؛ انگار که دارم وظیفه‌ی مهم و تعطیل‌ناپذیری را دنبال می‌کنم. می‌خورم. تند و حر بسانه. اما چشمم میخ تلویزیون و حواسم درگیر طبیعت زیبای روستا و حرفهای پسرک نابیناست. نه مزه بادام را می‌فهمم نه طعم تخمه و نه معنی معدود پسته‌های داخل کاسه را... مزه‌ها قاطی هم شده و هوشم که جای دیگری است از هیچ‌کارم، لذت لازم را نمی‌برد. دارم سعی می‌کنم بفهمم که هوس‌های بی‌وقفه و نامحدود انسان بی‌هدف امروز، چه بر سرش آورده‌است؟ چه بر سرمان آورده‌است؟ تند و تند، خورده تنقلات تلگرام و تلویزیون را می‌خوریم و بی‌آنکه چیزی بفهمیم، فقط چاق می‌شویم. نه انرژی لازم را گرفته‌ایم، نه درک درستی از هستی و حقوق انسانی خود یافته‌ایم و نه انگیزه‌ی کار مهم و موثری داریم و نه دستی به یاری برمی‌آوریم. ما



مهمانِ بزرگِ ناشناس!

در مراسم عروسی، پیرمردی در گوشه سالن تنها نشسته بود که داماد جلو آمد و گفت: سلام استاد. آیا من را می‌شناسید؟ معلم باز نشسته جواب داد: خیر عزیزم. فقط می‌دانم مهمان دعوتی از طرف داماد هستم. داماد ضمن معرفی خود گفت: چطور آخر؟ مگر می‌شود من را فراموش کرده باشید؟!

یادتان هست سال‌ها قبل ساعت گران قیمت یکی از بچه‌ها گم شد و شما فرمودید که باید جیب همه دانش‌آموزان را بگردید و گفتید همه باید رو به دیوار بایستیم و من که ساعت را دزدیده بودم از ترس و خجالت خیلی ناراحت بودم که آبرویم را می‌برید، ولی شما ساعت را از جیبم بیرون آوردید و تفتیش جیب بقیه دانش‌آموزان را تا آخر انجام دادید و تا پایان آن سال و سال‌های بعد در آن مدرسه هیچ کس موضوع دزدی ساعت را به من نسبت نداد و خبردار نشد. استاد گفت: باز هم شما را نشناختم! ولی واقعه را دقیق یادم هست. چون من موقع تفتیش جیب دانش‌آموزان چشم‌هایم را بسته بودم. تربیت و حکمت معلمان، دانش‌آموزان را بزرگ می‌کند!



وقتی دلت گرفت، به همدم بیا...

گفت‌وگو با نیک‌اندیش همدمی؛ مهندس محسن خندان دل

• مریم همایونی



حافظا! نهاد نیک تو کامت بر آورد / جان‌ها فدای مردم نیکو نهاد باد
این بیت حافظ، مبین احوال آدمهای ویژه است و مهندس محسن خندان دل از همان "نیکو نهادان" است که حافظ عزیزمان اشاره بدانها کرده است. از همانانی که باید باشند و بمانند. باشند برای این که دلها را گرمی ببخشند و حال و روز آدمیان را به کنند و بمانند برای آن که نیکویی استمرار یابد؛ و یاد باید کرد از پدری روان شاد و مادری مینوسرشت که از همان کودکی درخت انسان دوستی را در نهاد محسن خندان دل کاشتند و آبیاری کردند و کام دل به بار آوردند. وصف مهندس خندان دل را بسیار شنیده بودم، اما گفتگو با ایشان لایه‌های پنهانی از شخصیتش را برایم آشکار ساخت. مردی از تبار نیک‌ها، دوستدار و متعهد به تمام فرزنداناش در همدم و دور از هیاهو و تجملات روزمره. با تمام گرفتاری‌های کاری با چهره و رویی گشاده میزبان ما بودند. ساعتی را به گفتگو نشستیم و از دنیا و نامهربانی‌هایش فراموش کردیم و حال دلمان خوب شد. لطفا شما هم متن گفت‌وگوی ما را بخوانید تا مصدق احساس ما باشید:

* لطفا پیش از هر سخنی خود را معرفی کنید و در رابطه با زمینه کاری و تخصصی خود توضیحاتی بفرمایید؟

محسن خندان دل هستم. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد مدیریت و دانشجوی دکتری مدیریت استراتژیک در زمینه‌ی داده‌پردازی و مهندسی نرم‌افزار فعالیت دارم. ۳۱ سال است که مدیر مسئول خدمات حسابداری و حسابرسی حساب رایانه و مدیر شرکت تولید نرم‌افزارهای مالی و مدیریتی هستم. عضویت در هیأت مدیره و مدیر مالی در چندین واحد صنعتی و تولیدی رییس کمیسیون فنی و مهندسی و عمران اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی خراسان رضوی و رییس انجمن شرکتهای فنی و مهندسی و مشاوره‌های خراسان رضوی، از جمله دیگر سوابق کاری بنده است.

* با وجود مشغله‌ی کاری بسیار که به برخی از آنها اشاره داشتید هرگز از امور خیر و ارتباط با موسسه‌ای مثل همدم نیز غافل نبوده‌اید. لطفا از سابقه‌ی آشنایی با مؤسسه‌ی همدم بگویید؟

سابقه‌ی آشنایی من با همدم به یکی از اصلی‌ترین الگوهای من در زندگی برمی‌گردد. پدر در زندگی هر فرزندی جایگاه و پایگاه مستحکمی دارد و من نیز از این قاعده مستثنی نبودم. کم سن و سال بودم که پدرم مرا همراه با خود به مناطق پایین و حاشیه شهر که با وضع بسیار اسفناکی زندگی می‌کردند، برای توزیع غذا می‌برد؛ همین کاری که الان با فرزندانم انجام می‌دهم و این سنت حسنه از پدرم به یادگار مانده است. روزی مرحوم پدرم گفت می‌خواهم جایی

متفاوت باهم برویم و این جای متفاوت ثمره‌اش آشنایی من با یک خانواده بسیار محترم، بزرگ، عزیز و قابل ستایش به نام همدم (فتح‌المبین) بود. با پدر و مادری بسیار خوب و باگذشت به نام خانم دکتر حجت و آقای شیرازی نیا. سال ۱۳۸۴ بود که با همدم آشنا شدم و این آشنایی شاید یکی از بزرگترین و افتخارآمیزترین اتفاقات زندگیم بود و البته ماندگارترین خاطره‌ای که پدرم برایم به وجود آورد.

* با این اشاره، لطفا در مورد اهمیت کارهای خیر و تاثیر آن در زندگی شخصی، برایمان بگویید؟

رفتارهای انسان گرایانه و محبت‌آمیز بخش مهم و جدایی‌ناپذیر در زندگی ما هستند و همه‌ی ما به کار خیر خواهانه و محبت‌گرایانه علاقه داریم. اما عده‌ای از ما به خاطر درگیری و مناسبات روزانه از آن غافل می‌شویم. زمانی که با پدرم به مناطق حاشیه و محروم شهر برای توزیع غذا می‌رفتیم افرادی را می‌دیدیم که در زمین چاله‌ای حفر کرده بودند و روی آن را با پلاستیک یا کارت می‌پوشاندند و به آن اصطلاحاً لانه‌ی روباهی می‌گفتند؛ من مطمئنم حتی آنها هم که در لانه‌ی روباهی زندگی می‌کنند علاقه به رفتارهای خیر خواهانه در آنها وجود دارد. به همین دلیل و به خاطر ریشه‌هایی که در زندگی تک‌تک ما وجود دارد معتقدم انسان‌هایی که کاری از دستشان برمی‌آید باید انجام بدهند که نه تنها وظیفه‌ی اجتماعی آنهاست بلکه جور

تجملاتی زندگی را فراموش و حوزه‌ی خدمت را بنگریم. مثلاً بیل گیتس می‌گوید: «من از عضویت هیأت مدیره‌ام استعفا دادم، از هیأت مدیره‌ی میکروسافت بیرون آمدم. من را آزاد کنید تا بروم و برای مردم جهان وقت بیشتری برای خدمتگزاری بگذارم.» ببینید این نگاه چقدر مقدس است! آن انسان بزرگ از تمام جنبه‌های زندگی‌اش می‌گذرد برای اینکه به هموعانش خدمت کند و اگر همه‌ی ما این روحیه را در خود پرورش دهیم به همان بخش آرامش درونی خواهیم رسید. این نوع نگاه به زندگی باعث خوش‌رویی، خوش‌برخوردی و جمیع حس‌های خوب می‌شود... جنبه‌های زحمت و سخت‌فالی‌های اقتصادی، اجتناب‌ناپذیر است. ولی باید جنبه‌های اخلاقی مثبتی را که در جامعه‌ی ما متأسفانه کم‌رنگ و یا حتی منهدم شده، ببینیم و بازگردانیم. البته باز هم تأکید می‌کنم من سوال شما را فقط پاسخ دادم صحت این سوال را تأیید نکردم.

* در این سالهای ارتباط با همدم، آیا خاطره‌ی خاصی هم از این موسسه و همدمی‌ها دارید؟

پدرم خادم کشیک هشتم حرم رضوی بودند. دفعه‌ی اول که به همدم آمدم به اتفاق دوستانشان و با همان لباسهای کشیک رضوی بود. یاد آن روز برایم عزیز، عظیم و متبرک و مقدس است و دیگر خاطره‌ام روزی بود که استاد همایون شجریان به همدم آمدند و دیدار و سرزدن من به بچه‌ها متقارن شده بود با این دیدار. روح بزرگ همایون شجریان قطعا از روح بزرگ پدرش نشأت گرفته چرا که همایون ثمره‌ی مرد بزرگی به نام محمدرضا شجریان است. همایون هم جنس بچه‌های همدم بود و هیچ نشانه‌ای از رنگ و ریا در این مرد بزرگ ندیدم. وقتی با تکتم نایناروی سن رفت



دیدم با چه بزرگی و بزرگ‌منشی خودش را با صدای تکتم هماهنگ و سازگار کرد.

* با توجه به شناخت نزدیکتان از موسسه، آیا در کنار امور توانبخشی موسسه‌ی همدم، اجرای برنامه‌های فرهنگی و هنری را هم لازم می‌دانید؟

من حوزه‌ی فعالیت‌های فرهنگی و هنری همدم را متعلق به خودش نمی‌دانم. آن را متعلق به جامعه و تسری یافته در تمام لایه‌های اجتماعی می‌بینم. آمدن افراد بزرگ

افرادی را که در توانشان نیست و علاقه به انجام کار خیر دارند هم باید بکشند. مجموعه‌ی همدم در بین خیریه‌های مشابه، متفاوت کار کرده است. کاری کرده است کارستان و متفاوت بودنش کاملاً محرض است. به یاد دارم چهارده سال پیش همکاری کردیم و برای ۳۹ نفر از دختران همدم شناسنامه گرفتیم. شناسنامه که نداری، هویت نداری و این بسیار غم‌انگیز است. از بین چهارصد فرزند همدم حدود ۸۰ نفر فقط روی تخت هستند و زندگی نباتی دارند با مشکلات شدید جسمی و ذهنی. باید بین ارائه‌ی خدمت به این افراد حتماً تفاوت قائل باشیم و برای بهتر شدن زندگیشان که محروم از زندگی عادی هستند، به صورتی جدی بکوشیم.

* جناب مهندس، لطفاً در رابطه با مسئولیت اجتماعی افراد در برابر همدم و موسسات مشابه بگویید؟

بنده معتقدم که فعالان اقتصادی باید بخشی از درآمد خود را نذر سلامت اجتماعی کنند. فکر کنیم اگر بچه‌هایی که الان در همدم و مراکز مشابه زندگی می‌کنند، ما‌وا و محلی برای ساماندهی نداشته باشند، چه اتفاقات ناگواری در انتظار جامعه خواهد بود! به خاطر دارم دکتر حجت مدیرعامل موسسه می‌گفتند خیلی از این بچه‌ها در خیابان و پارک و مکان‌های مذهبی رها شده‌اند بدون اینکه خانواده و هویت آنها مشخص باشد. فرض کنیم این افراد رها شده که از میانی آموزشی و فرهنگی و تربیتی غافل مانده‌اند و خانواده‌ی موثری ندارند، در جامعه رها شوند و در جامعه حضور پیدا کنند، تبعاتش چه می‌شود و به چه صورت رفتارهایشان در بدنه‌ی جامعه تأثیر می‌گذارد. خدا را شکر خیرین بسیاری هستند که با روح بلند و بزرگشان مدرسه‌سازی می‌کنند، به فرزندان این مؤسسات رسیدگی می‌کنند... به عنوان مثال مرحومان آقایان یزدان‌بخش و ایمانی، روحشان چقدر بزرگ بود که هنوز هزاران نفر سفره‌ی آنها نشسته‌اند و گذران زندگی دارند و این حاکی از بزرگی و بزرگ‌منشی آنها بوده است. بنده اعضای هیأت مدیره و هیأت امنای مجموعه همدم را می‌شناسم. همه از فعالان اقتصادی هستند که روح بسیار بلندی دارند و من از همین تریبون از دیگر فعالان اقتصادی می‌خواهم به این حلقه بپیوندند. امیدوارم فعالان اقتصادی ما فارغ از تمام روزمره‌گیاها، نگاه جدی به حوزه‌ی فعالیت‌های اجتماعی خیریه و کمک‌های نوع دوستانه و بشر دوستانه داشته باشند...

* تصور عامه‌ی مردم از فعالین اقتصادی انسانهایی خشک و انعطاف‌ناپذیر است. اما همدمی‌ها از شما به عنوان فردی بسیار مهربان و همیشه همراه یاد می‌کنند. شما چگونه بین این دو مقوله جمع بسته‌اید؟

من این سوال را نمی‌توانم پاسخ بدهم و حتی تأیید نمی‌کنم و این لطف همدمی‌هاست به من؛ ولی همیشه به دانشجویانم گفته‌ام زندگی مقوله‌ای است که ورودش دست ما نبوده و خروجش هم دست ما نیست. اما ایجاد علاقه‌مندی به ادامه دادن و چگونگی ادامه دادنش دست ماست. نگاه مثبت و راحت به زندگی باعث آرامش می‌شود. در حقیقت اگر بتوانی خودت را به مقام بالندگی برسانی و خدماتت را برای دیگران باقی بگذاری، آن موقع نگاهت به زندگی متفاوت می‌شود و آرامش وجود انسان را فرامی‌گیرد. باید حوزه‌ی



اقتصادی مان تا وقت داریم باید به این مقوله رسیدگی کنیم. برکتش هم از جایی می آید که فکرش را نمی کنیم. انسانهای بزرگی هستند که در شهر و کشورمان خدمات بزرگ و ارزنده ای ارائه می دهند اما گمنام هستند و امیدوارم این قضیه آنقدر توسعه پیدا کند که بتوانیم مجامع بسیار بزرگتری را برای کارها و خدمات بزرگتر برای بهزیستن به وجود بیاوریم.

✽ و سخن آخر؟

یک بخش زندگی من ۴۰۰ دختر من در همدم هستند که در آن مجموعه زندگی می کنند و وظیفه ی پدری بر عهده ی من است که در حد بضاعتم به آنها خدمت رسانی کنم و بخش دیگر رفتارهای عمومی و اجتماعی است که از همه ی ما سر می زند در برابر این فرزندان. سایت همدم روی چندین سایت که خودم دارم لینک شده است با عنوان «برای وقتی دلت می گیرد» و من پیشنهاد می کنم به همه ی مردم که وقتی دلشان گرفت حضوری و یا مجازی سری به دختران همدم بزنند و زندگی را زیباتر ببینند...

و صاحب نام و صاحب اندیشه را تنها متعلق به همدم نمی بینم. باز نشر اخبار فرهنگی از جانب شما خدمت به تمام اجتماع است. وقتی افرادی بزرگ در برنامه های متعدد به همدم می آیند این فقط شناسایی توانبخشی همدم به مردم نیست، این شناسایی حوزه های بهزیستی، خدماتی، درمانی، خیریه و انسان دوستانه به تمام لایه های اجتماعی است. همدم به طوری شایسته به رسالت اجتماعی اش عمل می کند و بخشی از آن فرهنگ سازی است. به نظر من تمام نیروهای انسانی مجموعه هر کدام در تخصص خود به نحوی نیکو به رسالت خود عمل می کنند. من خانم منعمی زاده را از بین همکاران شما می شناسم و به هنرش دستم یزاد می گویم. اتفاقاتی که در همدم می افتد اتفاقات همدمی نیست؛ رخدادهای فرهنگی است. از آن دست، بازیابی رفتارهای خلاقانه ای است که شاید در مملکت ما کم رنگ شده و شما برای بازیابی آن موفق عمل کرده اید. شما نگاه به رفتارهای اجتماعی را تغییر می دهید و من خیلی اوقات به خاطر همین نگاه مشارکت و همکاری کرده ام.

✽ حضرت تعالی، برای پشتیبانی بیشتر از اقشار ضعیف و کمک های خیر خواهانه به خیریه ها چه پیشنهادی برای اهالی صنعت دارید؟

وقتی با چشم واقع بین تری به اطرافمان نگاه کنیم می بینیم که انسانهای کم برخوردار در بین ما کم نیستند و ما با صدقه ی جاریه ی رفتارهای



این نیز بگذرد...

• تصویرگر: سارا دستمالچیان

مردی با لباس و کفشهای گرانقیمت به دیواری خیره شده بود و می‌گریست.
نزدیکش شدم و به نقطه‌ای که خیره شده بود با دقت نگاه کردم، نوشته شده بود: این نیز بگذرد!
علت را پرسیدم، گفت:
این دست خط من است. چند سال پیش در این نقطه هیزم می‌فروختم، حال صاحب چندین کارخانه‌ام.
پرسیدم: پس چرا دوباره به اینجا برگشتی؟
گفت: آدمم تا به این دیوار نگاه کنم و یادم نرود که: این نیز بگذرد؛

گر به دولت برسی، مست نگردي، مردی
گر به ذلت برسی، پست نگردي، مردی
اهل عالم همه باز بچه‌ی دست هوسند
گر تو باز بچه این دست نگردي، مردی!



اشاره:



مهندس ایرج یزدان بخش، بنیانگذار و مدیر گروه صنعتی پارت لاستیک پدر صنعت خراسان رضوی، از کارآفرینان پیشکسوت و از نیکوکاران نامی خراسان و ایران، سیزدهم فروردین ۱۳۹۹ در سن ۸۰ سالگی، گام در جاده‌ی سفر ابدی‌اش نهاد و ما را «میان پریشانی تلفظ درها»، «برای خوردن یک سیب» بیش از همیشه تنها گذاشت. ایرج یزدان بخش مشهور به باباییراج که متولد ۱۳۱۹ شهرستان نیشابور بود، به مدت حدود ۲۰ سال در پست‌های کارشناس، مدیر کل و معاون در مرکز آمار ایران خدمت کرد. او پس از بازنشستگی وارد بخش خصوصی شد و در سال ۱۳۶۳ کارخانه پارت لاستیک را راه‌اندازی کرد و سپس در صنعت قطعه‌سازی یکی از قطب‌ها و معمار بزرگ قطعات لاستیکی خودرو در ایران شد. ایرج یزدان بخش را کمتر کسی است که نشناسد. حضور موثر این انسان خوش قلب و خوش فکر در اغلب جلسات تصمیم‌سازی از مسایل فرهنگی و مطبوعاتی گرفته تا حوزه‌ی صنعت و مدیریت کلان و تعامل و مدارا با همکاران، در میان مدیران و مردم، از او چهره‌ای موفق و مدیری محبوب به جامعه معرفی کرده بود. در عین حال، خیرخواهی او برای اطرافیان و به ویژه نیازمندان، امری زبانه‌زد همگان بود. در این شماره از فصلنامه‌ی همدم، به مناسبت درگذشت این انسان ارجمند و به پاس یاد و نام این نیکوکار بزرگوار و آشنایی بیشتر خوانندگان با شخصیت باباییراج، بخشی از خاطرات امیرشهبلا (عضو برجسته و نام‌آشنای شورای شهر مشهد و روزنامه‌نگار توانا) که سابقه‌ی سالها همکاری با زنده‌یاد مهندس یزدان بخش را نیز داراست، باهم می‌خوانیم:

به یاد نیکوکار بزرگ؛ ایرج یزدان بخش

کاش به قلبش دستور دیگری داده بود!

به قلم: امیرشهبلا

زیر سقف من، همه چیز به من مربوط است!

از تاخیر در پرداخت حقوق و بعضی ناروایی‌های دیگر که کارفرمایان در حق آن‌ها می‌کرد، به باباییراج شکوه می‌کنند. چند دقیقه بعد، از دفتر او زنگ زدند و گفتند: آقای یزدان بخش می‌خواهند شما را ببینند! هنوز وارد اتاق نشده بودم که خیلی عصبانی پرسید: تراز حق‌کشی‌هایی که دارد در حق بچه‌های مهرگان می‌شود، خبر داری؟ خواستم توضیح بدهم که قرارداد ما با مهرگان، قطعه‌کاری است و حقوق و مزایا و بیمه و سنوات و عیدی و پاداش پرسنل‌اش به ما مربوط نمی‌شود، که حرف‌ام را برید و گفت: زیر سقف من، همه چیز بچه‌ها، به من مربوط است! دیگر نشنوم مدیراداری‌ام بگوید امور پرسنل شرکت به ما مربوط نیست! از همین الان، پیمانکار را خلع کنید و قرارداد همه‌ی دخترها را با پویاگستر ببندید تا مثل بچه‌های خودمان حقوق و مزایا بگیرند. بعد هم تلفن را برداشت و به مهندس سهیل، پسرش، که معاون مالی بود و

باباییراج دوازده کارخانه داشت که بیشترشان، قطعات خودرو تولید می‌کردند. دفتر کار او اما در شرکتی بود که من، مدیراداری‌اش بودم (پویاگستر). در پویاگستر، حدود هزار نفر کار می‌کردند. پویاگستر نوارهای آب‌بندی خودرو تولید می‌کرد. نوارهایی که از ورود آب و گرد و خاک و صدا به داخل ماشین جلوگیری می‌گرفت. از آن هزار نفر، ۶۰۰ نفر نیروهائی بودند که مستقیماً با پویاگستر قرارداد داشتند و ۴۰۰ نفر هم که بیشترشان، زنان سرپرست خانوار یا دختران نیازمند کار بودند، با یک شرکت پیمانکار، طرف قرارداد بودند. طبق قراردادی که با پیمانکار داشتیم، هیچ چیز آن ۴۰۰ نفر، اعم از حقوق و اضافه‌کار و سرویس و خورد و خوراک‌شان، به ما مربوط نبود و پویاگستر صرفاً قطعات تکمیل شده را از او می‌خرید (قطعه‌کاری). روزی از روزها که باباییراج، برای بازدید، به داخل سالن تولید رفته بود، چند نفر از دخترها، جلوی او را می‌گیرند و

جلوی چشم‌اش گذاشته تا فراموش نکند از کجا، به کجا رسیده‌است!

نخست‌انسان، سپس کالا!

آقای یزدان بخش چیزی که اعتقاد نداشت را نمی‌گفت اما چیزی را که می‌گفت، به هر قیمتی پایش می‌ایستاد. یکی از تکیه‌کلام‌هایی که مثل نقل و نبات از دهان‌اش بیرون می‌آمد جمله‌ی ماتسوشیتا، بنیانگذار ناسیونال بود: نخست‌انسان، سپس کالا. هیچ چیز برای باباایرج از بچه‌هایی که در کارخانجات‌اش کار می‌کردند مهم‌تر نبود.

سال ۱۳۸۵، یکی از سال‌های سخت قطعه‌سازی بود. تحریم‌ها تازه شروع شده بود و صنعت خودروسازی را که بیش از ۵۰۰ هزار نفر، مستقیم به آن وصل بودند، هدف می‌گرفت. با کاهش تیراژ خودرو، قطعه‌سازها برای زنده ماندن، ناچار به کم کردن خرج و برج‌شان بودند. در پارت لاستیک شورایی تشکیل شد به نام "شورای راهبری" که وظیفه داشت الزامات عبور از بحران را به یزدان بخش پیشنهاد دهد. یکی از توصیه‌های آن شورا، تعدیل ۵۰۰ نفر از ۲۵۰۰ نیروی انسانی گروه بود. این کار، ماهیانه یک میلیارد تومان صرفه‌جویی به بار می‌آورد. آقای یزدان بخش اگر چه متعهد شده بود پای همه‌ی مصوبات شورا را امضاء و تصمیمات آن را اجرا کند، اما زیر بار این یکی نرفت. بعدها خودش تعریف کرد به شورا گفته: برم به اون ۵۰۰ نفر چی بگم؟

بگم چون سفارش نداریم، شما برید تا کارخونه سرپا بمونه؟ بگم چون من پدر از عهده چندرغاز حقوق شما برنیومدم، تشریف ببرید تا ما بمونیم؟

جواب زن و بچه‌ی اون‌ها را کی می‌ده؟

مگه همیشه بهشون نگفتم ما توی یک کشتی هستیم؟ حالا اون‌ها را با چه منطقی پیاده کنیم؟

آقای یزدان بخش بعد آن جلسه صدایم زد و به اتفاق رفتیم داخل سالن تولید. از مدیر کارخانه خواست بچه‌ها را جمع کند. روی چهارپایه‌ای ایستاد و گفت: امروز به من گفتند تنها راه نجات کارخانه، اخراج ۵۰۰ نفر از شماست. چه کسی حاضر است اخراج شود؟

هیچ کس چیزی نگفت. بعد ادامه داد:

با هم آمده‌ایم و اگر قرار به رفتن شد، با هم می‌رویم.

اگر مجبور شویم، یک سوم حقوق مان را بگیریم، می‌گیرم، اما هیچ کس را پیاده نمی‌کنیم.

بچه‌ها که با این صداقت و صراحت او آشنا بودند برایش دست زدند و حرف‌هایش را تایید کردند. اگر چه هیچ وقت کار به این جاها نکشید و گروه تا عادی شدن دوباره‌ی سفارش‌ها، سه چهار ماه، وام ۲۸ درصد گرفت و حقوق‌ها را سر موقع داد تا زندگی کسی لنگ نماند، اما باباایرج نزد بچه‌هایش، از یک امتحان دیگر سر بلند بیرون آمد. امتحان نخست‌انسان، سپس کالا.

مهندس فرشاد که معاون منابع انسانی‌اش بود، عین همین دستورات را داد. این تصمیم، آن روزها (۱۳۸۵) برای پارت لاستیک، هر ماه چیزی در حدود ۵۰ میلیون تومان آب خورد، اما نشان داد یزدان بخش درباره‌ی کسانی که او را باباایرج خطاب می‌کنند، با کسی شوخی ندارد و خوب می‌داند رابطه‌ی پدر-فرزند، یک جاده‌ی دوطرفه است و پدر، اگر واقعاً پدر باشد، نباید به خاطر جیب خودش، در قبال حق و حقوق قانونی بچه‌هایش، با کسی معامله و مسامحه کند.

با یک میلیون تومان و "من" می‌شود!

آقای یزدان بخش یکی دوسال بعد از این که از مرکز آمار بازنشسته‌اش کردند قصد می‌کنند دوباره وارد فضای خدمت شود. با بررسی‌هایی که برادر کوچک ترش، مهندس عبدالله انجام می‌دهد، صنعت را برای این نقش آفرینی انتخاب می‌کند و از آن جا که سرمایه‌ای برای شروع کار ندارد، تصمیم به فروش منزل‌اش در نیشابور می‌گیرد. وقتی موضوع را با همسرش در میان می‌گذارد، نصرت‌خانم از او می‌پرسد با یک میلیون تومان می‌شود؟

نه، اما با یک میلیون تومان و "من" می‌شود!

سال ۱۳۵۹، با آن یک میلیون تومان، هزارمتر زمین در چاهشک می‌خرد. یک دستگاه پرس و قالب و میکسر و غلطک هم تهیه و شروع به تولید پاشنه کفش می‌کنند. حالا ۴۰ سال از آن روزها گذشته، اما اگر همین الان به سالن قدیمی پارت لاستیک بیایید، می‌بینید که آن پرس قدیمی همچنان دارد پاشنه کفش تولید می‌کند. برای من همیشه سوال بود که در دل کارخانه‌ای که همه‌ی ماشین‌آلات‌اش، دستگاه‌های روز دنیا شده و تحت لیسانس پژو فرانس، قطعات خودرو تولید می‌کند، چرا ۷ نفر نیروی کار، باید پای این پرس عهد دقیانوس، پاشنه کفش بزنند؟ یک روز که به اتفاق باباایرج برای سرکشی و بازدید به چاهشک رفته بودیم همین را پرسیدیم: مگر سود پاشنه‌ی کفش چقدر است که در دل بزرگ‌ترین کارخانه‌ی قطعه‌سازی خاورمیانه، اشغال این همه فضا و انرژی و نیرو را توجیه کرده‌است؟!

جواب‌ام را چند روز بعد داد. وقتی بر حسب تصادف، پیرمردی به نام حاج جواد حقیقت‌گو از تهران مهمان‌اش بود. سر میز ناهار، ما را به هم معرفی کرد و گفت: این آقا، اولین مشتری تولیدات ما بود. آن سال‌ها که کسی به کسی اعتماد نداشت، پول پاشنه کفش‌ها را جولوجو می‌داد. هر سفارش‌اش، ۵۰۰ هزار تومان نقدینگی برای پارت لاستیک می‌آورد که حلال کلی از مشکلات مان بود. من خودم را مدیون آقای حقیقت‌گو می‌دانم و تازگی که ایشان سفارش داشته‌باشد، حتی اگر پارت لاستیک قطعات هواپیما و موشک بسازد، متعهد به تامین اوامر ایشان هستیم. برایم مهم بود مردی در تراز باباایرج، این طور در برابر اولین مشتری‌اش فروتن و خاضع باشد و برخلاف خیلی‌ها که وقتی به جایی می‌رسند تلاش می‌کنند گذشته‌شان را چال کنند، او گذشته‌اش را قاب کرده و

دارم نیروهای آینده را می‌سازم...

هر سال در پارت لاستیک جشنی می‌گرفتیم که صفر تا صدش، زیر نظر بابایرج بود. این جشن، جشن دانش‌آموزان ممتاز بود. همکاران صف‌و‌ستاد کارنامه‌ی فرزندان‌شان را می‌آوردند و بعد از تایید ممتاز بودن‌شان دعوت‌نامه‌ای با امضاء بابایرج، برای دانش‌آموز می‌فرستادیم و از او می‌خواستیم به اتفاق پدر و مادرش، در جشن ممتازها شرکت کند. نکته‌ی مهم همین بود که آن روز، پدر و مادرها، به خاطر فرزندان‌شان مهمان بابایرج بودند. آقای یزدان بخش این شیوه‌ی دعوت را، برای شخصیت دادن به ممتازها انتخاب کرده بود. این جشن شهر یور هر سال برگزار می‌شد و راحت‌راحت، ۶۰۰-۷۰۰ نفر مهمان داشتیم. به دست آوردن جواز ورود به این مراسم، برای بچه‌ها آن قدر حیثیتی می‌شد که آن‌ها از روز اول مهر، به جای فکر کردن به امتحانات ثلثی برای راه‌یابی به این جشن درس می‌خواندند. بابایرج می‌گفت: دارم نیروهای آینده‌ام را می‌سازم. این‌ها مدیران فردای من هستند. با آن که در اقتصاد یزدان بخشی، حساب‌به‌دینار و بخشش‌به‌خورا بود اما در جشن ممتازها، صرفه‌جویی معنایی نداشت. بچه‌ها حق داشتند بریزند و بپاشند و یک‌روز کامل، با جیب بابایرج‌شان صفا کنند. محل‌برگزاری، عمداً سالن تولید کارخانه‌ها انتخاب می‌شد تا بچه‌ها با محیط کار پدران‌شان آشنا شوند. در پایان هم، تور کارخانه‌گردی می‌گذاشتیم تا خانواده‌ها از کتابخانه و مرکز بهداشت و دندان‌پزشکی و فروشگاه و مهد کودک‌مان بازدید کنند. آقای یزدان بخش می‌گفت: من وظیفه دارم روی شاگرداؤل‌های گروه سرمایه‌گذاری کنم تا آن‌ها با صنعت آشنا شوند و از همین الان، به رشته‌هایی فکر کنند که به جای کارمندی دولت، آن‌ها را تحویل صنعت دهد. نکته‌ی دیگر این جشن، حضور اعضای خانواده‌ی یزدان بخش بود. نصرت‌خانم و هم‌هی اهل و عیال ایشان می‌آمدند و با بچه‌ها عکس یادگاری می‌گرفتند تا نشان دهند تشویق بچه‌ها چقدر برای‌شان مهم است. علاوه بر این بابایرج مدال‌های طلایی رنگی می‌خرید و مثل قهرمانان المپیک، به گردن بچه‌ها می‌آویخت تا به آن‌ها، حس پیروزی در یک تورنمنت بین‌المللی دست دهد! ممتازهای هر سال، در مقایسه با سال قبل، افزایش می‌یافتند و این، هدف اصلی بابایرج بود. بچه‌ها هر چه به دانشگاه نزدیک‌تر می‌شدند، تلاش بیشتری می‌کردند. چون می‌دانستند جایزه‌ی ویژه‌ی بابایرج به رتبه‌های تک و دورقمی کنکور، پڑو ۴۰۵ و پراید است.

گلایه از کم‌دانشی

حضور در جمع دانشجویان و سخنرانی برای‌شان بود. آقای یزدان بخش برای انتقال تجربیات‌اش، اصلاً حسرت به خرج نمی‌داد. هیچ‌گاه ندیدم چیزی به نام "فوت‌آستادی" را برای خودش نگه دارد. هر چه می‌دانست را صادقانه با دانشجویها به اشتراک می‌گذاشت و فرمول‌های میان‌بر موفقیت‌اش را بی‌کم و کاست برای‌شان هجی می‌کرد. همین، باعث می‌شد دفاتر ارتباط‌صنعت و دانشگاه، برای گرفتن وقت از او، سر و دست بشکنند. بابایرج معتقد بود مدیران ایرانی، مدیران گرانی هستند. چون فنون مدیریت‌انه، نه در کلاس و آزمایشگاه، که با آزمون و خطا پشت‌میزها آموخته‌اند و از آن‌جا که جایجایی‌ها در مملکت بالا است، با

رفتن یک مدیر و آمدن مدیر بعد، دوباره باید هزینه کرد تا مدیر لاحق به مدیر سابق برسد. او می‌کوشید از فرصت حضور در دانشگاه، برای انتقال لم‌هایی استفاده کند که در هیچ کتاب و جزوه‌ای تدوین نشده بود. بابایرج تاکید زیادی روی هوش عاطفی (EQ) در مقابل هوش عقلی (IQ) داشت و همیشه به دانشجویان یادآور می‌شد فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها راورد که بهره‌ی هوشی بالایی دارد، الزاماً موفق‌ترین آدم نیست. اصطلاحی که آقای یزدان بخش برای جانداختن منظورش به کار می‌برد، این بود که مدیر موفق کسی است که بین عقل و دل‌اش، تسمه پروانه‌ای بیاندازد تا آن دو با هم بچرخند. آقای یزدان بخش، دانشگاه را کارخانه‌ی آدم‌سازی می‌دانست. اما همیشه شاکی بود که چرا دانشگاه بدون توجه به نیاز صنعت، آدم تولید می‌کند و همین باعث می‌شود تولیدات دانشگاه پس از فارغ‌التحصیلی پشت درب کارخانه‌ها رسوب کنند و اسم عبور را برای ورود بلد نباشند. جالب بود که دانشجویان، این همه صراحت، به دل‌شان نمی‌آمد و برای این تعریض‌ها کف هم می‌زدند. گلایه‌ی دیگر بابایرج به کم‌دانشی دانشجویها بود. صریح می‌گفت: فارغ‌التحصیلان صنعتی شریف را حتی اگر نیرو و نخواسته‌باشم استخدام می‌کنم. چون حتم دارم کسی که از شریف بیرون آمده، آدم باسوادی است. اما شماها... (و با خنده‌ی بچه‌ها دیگر ادامه نمی‌داد).

یک‌بار که به دانشگاه قوچان رفته بودیم، از معدل دانشجویان پرسید و وقتی شنید بالاترین معدل‌شان ۱۶/۵ است، با آن‌ها شرط کرد به کسی که معدل ۱۸ بیاورد، یک پراید جایزه می‌دهد. معدل دانشگاه، آن ترم، بالای ۱۷/۵ شد (عدد هات‌نقریبی هستند) و یکی از دانشجویان که نام‌اش از خاطر م پریده، پرایدش را از بابایرج گرفت.

مسئولیت‌های اجتماعی

آقای یزدان بخش تاکید داشت شغل‌ها در پارت لاستیک، بر اساس دانش و تخصص کارکنان و بدون توجه به جنسیت‌شان، توزیع شود. با همین پیش‌فرض، نسبت مردها به زن‌های گروه، ۶۰ به ۴۰ بود که بین شرکت‌های قطعه‌سازی کشور، رکورد محسوب می‌شد. البته این اصرار بابایرج، برای شرکت هزینه‌هایی هم داشت که اسم‌اش را "مسئولیت‌های اجتماعی" گذاشته بود. مصاحبه‌های استخدامی‌اش را خودش انجام می‌داد و نظارت بر کیفیت و کمیت خدمات‌شان هم با خودش بود. چهار مریب خانم که سابقه‌ی کار در مهد کودک‌های خوب شهر داشتند را استخدام کرد. دست‌تور خرید وسایل کمک آموزشی و اسباب‌بازی برای گروه‌های مختلف سنی را داد و خودش هر روز دقایقی می‌رفت و در شلوغی شیرین بچه‌های دو مهد کودک اختصاصی پارک لاستیک خستگی روزانه‌اش را در می‌کرد. حرف‌های روز افتتاحیه‌اش خیلی شنیدنی بود: حواس‌تان باشد. دارید نسل آینده‌ی پارت لاستیک را بزرگ می‌کنید. این‌ها باید از همین‌جا با مفهوم "خدمت" آشنا شوند. مادرها روزی دو نوبت می‌آمدند، بچه‌های‌شان را در آغوش می‌فشرده و شیرشان می‌دادند و بعد از نیم‌ساعت عشق‌بازی، برمی‌گشتند. حالا بچه‌های نسل اول مهد کودک پارت لاستیک، ۱۵-۱۶ سال‌شان



سال ۱۳۷۹، پشت میز کار، قلبش درد می‌گیرد و با آمبولانس به بیمارستان منتقل‌اش می‌کنند. دکتر پیش‌بینی حمله‌ی قلبی ظرف ۲۴ ساعت آینده را می‌دهد و بلافاصله دستور بستری صادر می‌شود. باتوجه به سن و سال و بیماری زمینهای که بابایرج داشت، تیم پزشکی تصمیم می‌گیرد او را برای ادامه‌ی درمان، زیر نظر پزشک شهیر ایرانی، پروفیسور ایرج گنج‌بخش، که از قضا، هم‌دبیرستانی بابایرج در مدرسه‌ی رازی تهران بود، به فرانسه اعزام کند. در بیمارستان سالپتریه‌ی پاریس معلوم می‌شود، سه تا از رگ‌ها، بالای ۹۰ درصد بسته است و خون‌رسانی به قلب، تقریباً دارد قاچاقی و فقط با یک رگ اصلی انجام می‌شود. پروفیسور ایرج، با مشاهده‌ی نتایج اکو، آنژیوگرافی و تست ورزش آقای یزدان بخش می‌کوشد تا وضعیت جسمی او را برایش تشریح کند و چون می‌داند بابایرج زبان فرانسه بلد است، به فرانسوی می‌گوید: «قلبات خسته است ایرج! خیلی از آن کار کشیده‌ای. دیگر نمی‌خواهد برایت کار کند. تصمیم گرفته بنشیند و ما این جاییم که جلوی نشستنتش را بگیریم.» آقای یزدان بخش اما با حاضر جوابی‌ای که از روح بزرگ و اراده‌ی محکم‌اش ناشی بود، کنایه‌ی پروفیسور را این‌طور پاسخ می‌دهد: «می‌دانی که چنین اجازهای ندارد ایرج جان! من تعیین می‌کنم کی و کجا، وقت خسته‌شدن و نشستنت است. حق ندارد قبل از من بنشیند. او حالا حالاها باید کار کند. اقلاً بیست سال!» پروفیسور گنج‌بخش با دیدن این همه روحیه و اعتماد به نفس، «برآوو برآوو گویان»، بابایرج را به اتاق جراحی می‌برد و عمل، با موفقیت انجام می‌شود. قلب بابایرج درست همان بیست‌سالی که خواسته بود کار کرد. کاش او به قلبش دستور سی سال، چهل سال، یا بیشتر داده بود!

شده. آن‌ها کلاس هفتم-هشتم هستند. هنوز با هم ارتباط دارند و عزم‌شان برای برگشتن به پارت لاستیک، پس از اتمام درس و دانشگاه جزم است. بابایرج حالا حالاها در جسم و روح نسل‌ها باقی خواهد بود.

انجمن «تکثیر شادی»!

مرگ دختر بزرگ آقای یزدان بخش در آبان‌ماه ۱۳۸۷ کمر او را شکست. هر چند بابایرج در کسوت رهبر یک مجموعه‌ی عظیم صنعتی، خیلی زود خودش را بازیابی کرد و نگذاشت آثار این غم‌جان سوز به فرزندان‌اش در گروه سرایت کند، اما مایی که از نزدیک با او در ارتباط بودیم، به خوبی می‌فهمیدیم، بابایرج بعد از شادی، دیگر هیچ‌گاه آن بابایرج قبل نشد! آقای یزدان بخش همیشه می‌گفت اگر فرمانده خمیازه بکشد، سرباز می‌خوابد و اگر غمگین باشد، سرباز دق می‌کند. پس فرمانده وظیفه دارد برای حفظ سربازان، روحیه‌اش را در بحران‌ها حفظ کند و خم بر ابرو نیاورد. مرحوم شادی یزدان بخش، در ۳۷ سالگی، برای به دنیا آوردن دومین فرزند دلبندش، راهی بیمارستان شده بود، اما چند دقیقه بعد، به خاطر عارضه‌ی آمبولی، خبر در گذشت او و فرزند نازنین‌اش را به خانواده دادند. خبر به قدری هولناک و دلخراش بود که کسی را یارای فهم و هضم و پذیرش‌اش نبود. کاری نمی‌شد کرد. باید در برابر تقدیر الهی تسلیم می‌شد. کمی که گذشت اما آقای یزدان بخش مثل همه‌ی فرصت‌هایی که از دل بحران‌های زندگی‌اش می‌ساخت، تصمیم به تکثیر شادی‌اش گرفت. او یک انجمن نیکوکاری تاسیس کرد تا دانش‌آموزان نیازمندی که اگر حمایت مادی و معنوی نمی‌شدند، از تحصیل بازمی‌ماندند را تحت پوشش بگیرد و آن‌ها را تا دانشگاه همراهی کند. اسم‌اش را انجمن نیکوکاری مهندس شادی یزدان بخش گذاشت تا نام او، در لحظه لحظه‌ی قدردانیدن بچه‌ها جاری و ساری باشد. از نصرت خانم، همسر داغ‌دیده‌اش هم خواست مدیر عاملی خیریه‌ی شادی را به عهده بگیرد و همچون مادر، بر داستان بالندگی بچه‌هایی که قرار است تاده‌ها، نام شادی را زنده نگه‌دارند، نظارت کند. بابایرج عجیب یقین داشت بیست‌سال دیگر صدها شادی را تحویل جامعه می‌دهد که اگر فقط ده درصدشان به مدارج بالای خدمتی برسند، او دین‌اش را به ایران و ایرانی ادا کرده است. حالا اقللاً ۲۰۰ دانش‌آموز، بورسیه‌ی انجمن شادی هستند و صفر تا صد هزینه‌های تحصیل‌شان توسط انجمن تامین می‌شود.

کاش به قلبش دستور دیگری داده بود!

آقای یزدان بخش عضو باشگاه سینه‌چاک‌ها بود. این، عنوانی است که صنعت‌گران، به افرادی از میان خودشان که عمل قلب‌باز کرده‌اند، می‌دهند. زمانی که انجمن مدیران صنایع، هفته‌ای یک‌روز، استخر آستان قدس را برای کارآفرینان گرفته بود، با این کلوپ که به لطف نظام مالی، مالیاتی، گمرکی و بیمه‌ای کشور، تعدادشان کم نیست و هر روز هم، بر عرض و طول‌اش اضافه می‌شود، آشنا شدم. اعضای کلوپ، با یک خط بالابه پایین فرمز دوخت‌دوختی شده روی قفسه‌سینه‌شان، شناسایی می‌شوند. ماجرای عمل قلب‌باز آقای یزدان بخش اما، به اندازه‌ی چند واحد خودشناسی، درس آموز و تاثیرگذار بود و نشان می‌داد مردان بزرگ در کشاکش مرگ‌وندی هم، اراده‌ی لازم برای از پای درآوردن شبح مرگ و فرمان دادن به تداوم زندگی‌شان را، خود در اختیار دارند.



۶۱ سال زندگی بی‌خاطره!

داستان زندگی زینب؛ ماهی که در هفت آسمان یک ستاره ندارد
• مریم همایونی

همراه با مددکار مهربان این بخش سعی می‌کنم در کنارشان به تمام داستان زندگی‌شان گوش دهم و نجوای بغض‌های لبریز از سکوتشان را بشنوم...

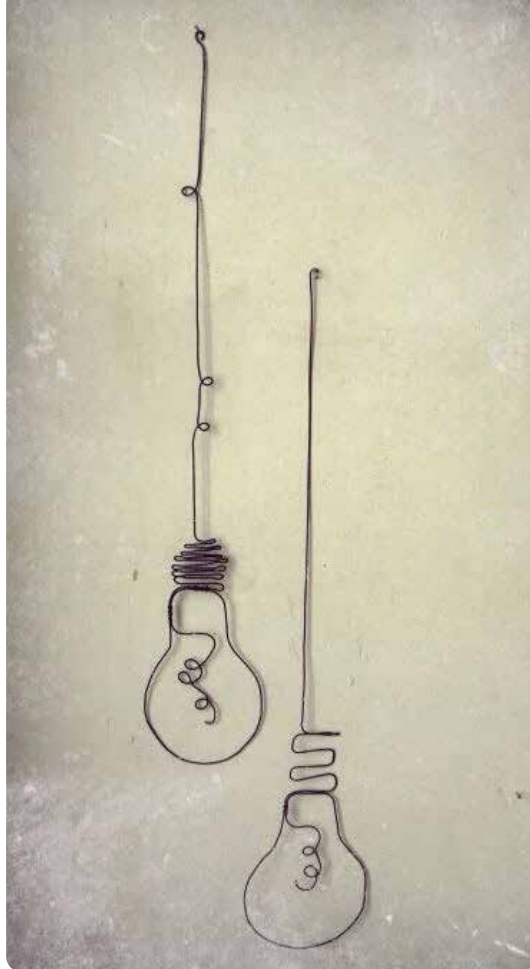
سراغ زینب می‌روم. به دنبال تکه ابری در آسمان زندگی‌اش می‌گردم تا شاید قطره‌ای باران جواب دلتنگی‌هایش و سوالهای ذهنش باشد که؛ چرا من؟! از زینب می‌خواهم برایم از روزگار سسپری شده‌اش بگویم. پراکنده حرف می‌زند و می‌خندد... مددکارش می‌گوید: زینب ۶۱ سال دارد و مجهول‌الیهویه است و در پرونده‌اش درج شده از خانه‌ی سبز شهرداری به همدم انتقال داده شده است. حتما کسی را داشته که از نگهداری‌اش عاجز بوده و او را در فضای سبزی در گوشه‌ای از این شهر رها کرده‌است! از زینب می‌پرسم پدر و مادرت کجا هستند؟ می‌گوید: مرده‌اند! می‌پرسم برادرت کجاست؟ می‌گوید نمی‌دانم! شاید نانوائی است! خواهرت کجاست؟! نمی‌دانم! شاید سر چهارراه! دلت برای کی تنگ شده؟ نمی‌دانم! همه‌اش همینهاست؛ نمی‌دانم‌های بسیار... یک واژه‌ی تکراری که پاسخ سوالات بی‌شمار است!

اتاق‌های همدم به موازات هم قد علم کرده‌اند و احساسی زیبا مرا به اتاقی می‌کشاند که میزبان‌ش دختران جوان دیروزها هستند. این کلاس و در جوار آن خوابگاه‌ها، با دیگر کلاس خوابگاه‌های موسسه هیچ تفاوتی ندارد؛ دیوارها، میز و صندلی و تختخواب همانند دیگر اتاق‌هاست و پنجره همان پنجره! پنجره‌ای که در پس آن درختان کهنسالش با همین سالمندان رشد کرده‌اند و بایاری باغبان پیر مؤسسه، سرپا ایستاده‌اند و سبز! اما به محض آنکه وارد این بخش می‌شوی دوست داری در گوشه‌ای بنشیننی و فقط فکر کنی؛ سالمندان چنین مراکزی باسرای سالمندان خارج از اینجا تفاوت‌های زیادی دارند! با سالمندان خارج از این محیط اگر هم کلام شویم تمام خاطره‌ها و گذشته‌شان به فرزندان و نوه‌شان ختم خواهد شد اما با فرزندان سالمند همدم که هم کلام شوی مهجوری عمیق و غم‌نهفته در چشمانشان را به وضوح می‌بینی. کنار تخت‌هایشان هیچ قابی که یادآور خاطره از گذشته‌ای دور باشد به چشم نمی‌خورد. نه از همسر، نه فرزند و نه حتی پدر و مادر!



از زندگی زینب و زینب‌های موسسه چه می‌توان نوشت جز اینکه ۶۱ سال زندگی بی‌خاطره دارد؟

فکر می‌کنم حتی داشتن گذشته‌ی پررنج از زندگی بدون خاطره بهتر است! ای کاش عشقی حتی ناکام چون شهابی در آسمان ذهنش می‌درخشید تا زندگی‌اش را معنادار می‌کرد. دست‌های چروکیده ولی زیبایش جغرافیای دردهای تمام زمین است و خط‌های کنار چشمانش تاریخ مرارت‌های روزگاری را که در سکوت و تنهایی بر او گذشته، نشان می‌دهد. هیچ چیزی از زندگی شخصی‌اش دستگیر نمی‌شود و این منت‌های یک زندگی غم‌بار است! زینب هر روز پشت پنجره به انتظار می‌نشیند، اما منتظر چه کسی، این بار من نمی‌دانم!! در پرونده‌اش درج شده تا بحال هیچ‌کس به ملاقاتش نیامده! او مصداق کامل «در هفت آسمان یک ستاره نداشتن» است! و زینب قصه‌ی ما در هفت آسمان و حتی بیشتر از آن یک ستاره ندارد. از صحبت کردن دست نمی‌کشم و با سوالات پی‌درپی می‌خواهم به راز زندگی‌اش و آنچه در ذهنش می‌گذرد پی ببرم! می‌خندد و باز هم پراکنده حرف می‌زند. پیداست که خانواده‌ای که شاید در زمانی داشته هیچ به یاد ندارد و زمان، زبان خاطراتش را الکن کرده است! در چهره‌ی زینب و دیگر سالمندان این بخش روحی خسته از هر تردید و دوری را می‌بینم؛ روحی که تا به حال گرمی‌دستان خانواده‌ای را لمس نکرده است. لحظه‌ای به افراد پیری که در خانه‌ی سالمندان خارج از موسسه‌ی همدم زندگی می‌کنند حسادت می‌کنم!! آنها دلگیر و دلشکسته هستند اما کوله بارشان پر است از خاطرات بودن در کنار خانواده! در دل و در عالم واقعی عکس‌های زیادی دارند برای یادآوری خاطراتشان اما سالمندان این بخش چطور این همه سال بدون خاطره روزگار را سپری کرده‌اند؟! کاش بارش اشکم در زیر پای زینب تنها و غمگین با آن لبخند ملیحش می‌توانست مرهمی برای زخم‌های سربسته‌اش باشد. کاش می‌شد قلمو بدست بگیرم و آسمان دل تمام سالمندان دنیا و تمام فرزندان همدم را به رنگ آبی آسمان رنگ بزنم! چنین قدرت و قلم‌مویی ندارم و مجبورم در کنارشان روی صندلی خالی بنشینم و خود واقعی‌ام را ببینم که گاهی نسیم فراموشی در زندگی من و همه‌ی ما گذر می‌کند. به این فکر می‌کنم که همه‌ی ما مسیر سالمندی و پیری را طی خواهیم کرد و وارد دنیایی پر از سکوت و تنهایی خواهیم شد. کاغذ و قلم‌هایم را به آرامی برمی‌دارم و از خدا می‌خواهم همه‌ی ما بتوانیم هر از گاهی همنشین انسانهایی باشیم که در هفت آسمان یک ستاره هم ندارند! شاید گرد خستگی و غصه‌های روزگار را از تن رنجورشان بزدااییم و بذر عشق را در دل‌هایشان بکاریم و نگذاریم غروب زندگی‌شان با غربت و تنهایی قرین شود. زینب را با دنیای خودش تنها می‌گذارم و در دنیای پر هیاهو و شلوغ ماشینی‌ام قدم می‌زنم...



شاه، مُرده است!

در زمان یکی از شاهان، شایعه شد که شاه مرده است. شاه، به عواملش دستور پیگیری داد که کسی که شایعه را درست کرده پیدا کنند. پس از جستجو، به عامل شایعه پراکنی که یک پیرزن بود رسیدند و او را نزد پادشاه بردند. پادشاه به پیرزن گفت: چرا شایعه مرگ من را درست کردی، در حالی که من زنده ام؟ پیرزن گفت: من از اوضاع مملکت به این نتیجه رسیدم که شما دارفانی را وداع گفته اید؛ چون هرکسی هرکاری که بخواهد انجام می دهد: قاضی رشوه می گیرد و داروغه از همه باج خواهی می کند و به همه زور می گوید. کاسب ها همه کم فروشی و گران فروشی می کنند. هیچ دادخواهی هم پیدا نمی شود. هیچکس به فکر مردم نیست و مردم به حال خود رها شده اند. لاجرم فکر کردم شما در قید حیات نیستید، قربان!

خبرها کهنه نمی‌شوند. مشروح
اخبار همدم را می‌توانید در فضای
مجازی دنبال کنید، اما اشاره‌ای
کوتاه در این صفحات برای یادآوری
مهربانی و تشکر از دوستان همدم است.

خبرهای خوب این خانه

مروری اجمالی بر خدادهای سه ماه گذشته‌ی خیریه‌ی همدم

 www.hamdam.org



@hamdamcharity



@hamdam.charity





عید دیدنی و نیکو کاری مجازی با اثرات واقعی

استاد رسول مرادی (سفیر هنری همدم، خوشنویس برجسته‌ی کشور)
 (مجری تلویزیون ایران) اقبال واحدی
 دکتر علیرضا قیامتی (استاد برجسته‌ی ادبیات و عضو بنیاد فردوسی)
 کارآفرین نمونه و مدیر عامل کارخانه آرشیوا) دکتر علیرضا نبی
 انابراتی (مربی تیم ملی کشتی آیش بانوان و نایب رئیس کشتی
 بانوان خراسان)
 (استاد برجسته‌ی ادبیات و عضو بنیاد فردوسی) دکتر آرش اکبری مفاخر
 حسین طیبی (شاه ماهی فوتسال ایران و آسیا)
 یلدا عباسی (هنرمند و نوازنده دوتار، عضو هیئت مدیره انجمن دوستی
 ایران و ایتالیا)
 (هنرمند خواننده و نوازنده موسیقی کردی خراسان) محسن میرزازاده
 (مربی تیم ملی فوتسال بانوان ایران) فاطمه شریف
 امیرحسین رجبی (مجری و برنامه ساز تلویزیون ایران)

باتوجه به شیوع ویروس کرونا و محدود شدن رفت و آمدهای یاوران و نیکوکاران و همراهان همیشگی ما به موسسه‌ی خیریه‌ی همدم، از اواخر اسفندماه ۹۸، همکاران این موسسه اقدام به راه اندازی کمپین عید دیدنی مجازی و نیکو کاری مجازی کردند که با استقبال عالی بزرگان فرهنگ و هنر ایران زمین، به خلق خاطره‌ای ماندگار و اثرگذار بدل شد: از جمله خوبانی که در این حرکت جالب مشارکت صمیمانه و مهربانانه داشتند و به شکل مجازی، دیدار و محبتشان را شامل حال فرزندان همدم کردند، این عزیزان بودند: آقای دکتر محمد جعفر یاحقی (استاد زبان و ادبیات فارسی) استاد کیوان ساکت (آهنگ ساز، نوازنده، مدرس و استاد تار و سه تار) سید محمد ناظم الشریعه (سرمربی تیم ملی فوتسال ایران) استاد غلامحسین امیرخانی (چهره‌ی ماندگار هنری کشور) حسن تفتیان (سریع‌ترین مرد آسیا و قهرمان دوی ۱۰۰ متر جهان) علی مسعودی (بازیگر سینما و تلویزیون ایران)

احمد حلت (روانشناس و مدیر مسئول مجله موفقیت)
 علی شریعتی مقدم (عضو هیئت امناء همدم و مدیر عامل شرکت نوین زعفران)

سیدعلی صالحی (بازیگر سینما و تلویزیون ایران)



شاهنامه خوانی همدم در اینستاگرام

برنامه زنده در اینستاگرام همدم؛ شاهنامه خوانی دکتر آرش اکبری مفاخر (عضو برجسته بنیاد فردوسی) در لایو اینستاگرام و در کنار فرزندان همدم انجام و با استقبال شایان، مواجه شد.



تصویر ما و برق محبت چشمهای مردم

در این ایام، گزارش برنامه‌ی تلویزیونی "سفره‌های همدلی" از توانبخشی همدم و بازتاب زیبای روزه‌داری و امیدواری در این موسسه‌ی خیریه، از خاطرات خوب ما بود.



حال همدمی‌ها خوب است به لطف شما و کادر درمانی

به لطف خداوند و زحمات شبانه‌روزی کادر درمانی - پزشکی موسسه، تب سنجی و غربالگری مرتب روزانه صورت می‌گیرد. خوشحالیم که می‌توانیم خبر سلامتی همه‌ی بچه‌های همدم را به خیرین و یاوران عزیز مخابره کنیم.



شب خاطره‌انگیز همدم با قرآن

در اواخر اردیبهشت‌ماه و همزمان با شب قدر، شب نورانی و خاطره‌انگیز همدم، با طنین تلاوت آسمانی قاری ممتاز بین‌المللی استاد سید جواد حسینی و پخش مستقیم آن از طریق شبکه‌های مجازی موسسه رقم خورد.

خیر و خدمت در ماه میهمانی خدا

با مشارکت شهرداری مشهد، بسته‌های غذایی و بهداشتی، تهیه و تقدیم خانواده‌های نیازمند همدم شد.



دیدار روابط عمومی‌ها برای تبریک و تمديد همراهی

به مناسبت گرامیداشت هفته‌ی روابط عمومی، دکتر زهرا حجت (مدیر عامل همدم) و جمعی از خادمین روابط عمومی این موسسه‌ی خیریه با امیر اقتنایی (مدیر روابط عمومی شهرداری مشهد) دیدار و لوح قلم‌زنی منقش به لوگوی شهرداری مشهد، اثر دست‌فرزندان همدم را به ایشان اهدا کردند.



پاسخ یک دوست و یک دنیا شادی برای همدم

پاسخ پرمهر همایون شجریان عزیز، به کلیپی که توسط فرزندان توانبخشی همدم به مناسبت زادروز ایشان تهیه و ارسال شده بود، مایه‌ی شادی و مباهات اهالی همدم شد.



با مهربانی مردم ایران؛ عید فطر همدم مبارک شد...

همزمان با عید سعید فطر، مردم مومن و مهربان کشورمان خصوصا مشهدی‌های عزیز با واریز وجوه شرعی ماه مبارک رمضان، گام مهمی در ادامه‌ی زندگی و توانبخشی ۴۰۰ دختر بی‌سرپرست همدم برداشتند





هدیه‌ی همدمی‌ها و تبریک روز صنایع دستی

محمد مطیع (معاون صنایع دستی سازمان میراث فرهنگی خراسان رضوی) که به مناسبت روز جهانی صنایع دستی در دفتر کارش میزبان مدیرعامل و جمعی از همکاران خیریه‌ی همدم بود، لوح زیبایی منقش به نشان سازمان میراث فرهنگی و محصول هنرنمایی دختران همدم را به عنوان هدیه دریافت کرد.



سکوت تالار همدم شکسته شد

در آخرین روزهای خردادماه، تالار همایش‌های همدم، پس از ماهها سکوت و خلوت ناشی از تهدید کرونا، سرانجام درهای خود را برای برگزاری دو مراسم، بر روی نیکوکاران همشهری گشود؛ بزرگداشت متولدین خردادماه باشگاه نوین زعفران و یادبود یکی از هنرمندان نیکوکار همشهری در چهلمین روز درگذشتش، با رعایت پروتکل‌های بهداشتی برگزار و سکوت تالار همدم با امید به رونق دوباره‌ی برنامه‌هایش، شکسته شد.



صدای هنرمند خراسانی ندای همدلی با همدم

در نخستین روزها از نخستین ماه تابستان، اجرای لایو محسن میرزازاده در تالار همدم، گرمای دوچندانی باخود آورد. میرزازاده هنرمند خوش صدا و نیک‌خواه خراسانی که به مناسبت گرامیداشت روز دختر و میلاد حضرت معصومه (س)، میهمان همدم بود، برای کمک به دختران این خانه، در فضای مجازی به اجرای برنامه پرداخت.



آموزش مجازی در دوران قرنطینه؛ آموزش تعطیل نیست!

در دایره بزرگ قرنطینه‌گی در دوران شیوع ویروس کرونا و دور ماندن دختران مؤسسه همدم از محیط‌های تعاملی جامعه از جمله مدرسه و برنامه‌های آموزشی، برنامه‌ریزی یک کارگاه آموزشی مجازی با عنوان (آموزش مهارت‌های زندگی) با بهره‌گیری از پیام‌رسان whatsapp توسط صدیقه بختیاری پژوهشگر و مدرس دانشگاه انجام شد که با استقبال و موفقیت چشمگیری مواجه گردید. این برنامه‌ی آموزشی که در کلیه‌ی بخش‌های موسسه به صورت هماهنگ و با توجه به ویژگی‌ها و نیازهای خاص آنها طراحی گردید، دارای قابلیت اجراست.

اهداف طرح:

- ۱- آموزش مربیان جهت استفاده از امکانات محیط زندگی دختران برای بهبود توانایی آنها در مهارت‌های زندگی به خصوص مهارت‌های ارتباطی و سازگاری اجتماعی آنها.
- ۲- آموزش مربیان و دیگر اعضای تیم تربیتی در کاربرد (فعالیت‌های روزمره‌گی) برای بهبود توانایی‌های جسمی، شناختی، ذهنی، اجتماعی و رفتاری.
- ۳- استمرار و ادامه آموزش‌های طراحی شده در قالب رول پلی، نقاشی و بازی، در فعالیت‌های آموزشی روزانه.
- ۴- طراحی آموزشی ویژه جهت استفاده از حداکثر توانایی دختران برای

ترس، خوشحالی، لذت و موارد دیگر مواجه است که همه این هیجانات بر زندگی او تأثیر می‌گذارد. شناخت و مهار این هیجانات، همان مدیریت هیجان است. برای کسب این مهارت فرد به طور کامل باید بتواند احساسات و هیجانات دیگران را نیز درک و به نوعی این هیجانات را مهار کند. مهارت حل مسئله:

زندگی سرشار از مسائل ساده و پیچیده است. با کسب این مهارت بهتر می‌توانیم مشکلات و مسائلی را که هر روز در زندگی بر ایمان رخ می‌دهند، از سر راه زندگی مان برداریم. مهارت تصمیم‌گیری:

برای برداشتن هر قدمی در زندگی باید تصمیم‌گیری کنیم، مسیر زندگی انسان را تصمیم‌گیری او مشخص می‌کند. با آموختن این مهارت اهداف خود را واقع بینانه تعیین و از میان راه‌های موجود بهترین را انتخاب می‌کنیم و مسئولیت عواقب آن را نیز به عهده می‌گیریم. مهارت تفکر خلاق:

تفکر یکی از مهمترین مهارت‌های زندگی است. مهارت تفکر خلاق، همان قدرت کشف، نوآوری و خلق ایده‌های جدید است تا در موارد گوناگون بتوانیم راهی جدید و موثر بیابیم. با آموختن تفکر خلاق، هنگام مواجهه با مشکلات و دشواری‌های احساسات منفی را به احساسات مثبت تبدیل می‌کنیم. هنگامی که تفکر خلاق را می‌آموزیم دیگر مشکلات زندگی مزاحم ما نیستند بلکه هر کدام فرصتی هستند تا راه‌های جدید بیابیم و مشکلات را به گونه‌ای که کسی تاکنون این کار را نکرده باشد، حل کنیم. مهارت تفکر نقادانه:

این مهارت موجب می‌شود هر چیزی را به سادگی قبول یا رد نکنیم و پیش از آن، موضوع مورد نظر را به خوبی مورد بررسی قرار دهیم و پس از آن، در مورد رد یا پذیرش آن تصمیم‌گیری کنیم. با آموختن تفکر نقادانه فریب دیگران را نمی‌خوریم و به عاقبت امور به خوبی فکر می‌کنیم و دقیق و درست تصمیم‌گیری و ارتباطات درستی برقرار می‌کنیم.

در انتهای این یادداشت، از خانم صدیقه بختیاری، دوست و همراه اندیشمند همدم که چهارصد دختر همدمی‌اش را برای پیشبرد امور آموزشی و توانبخشی تنها نمی‌گذارد و عاشقانه و مسئولانه در خدمتشان است، سپاسگزاریم.

انجام ADL (فعالیت‌های روزمره زندگی).

۵- گنجاندن تمامی مهارت‌های ده گانه زندگی و تکنیک‌های درمانی (جسمی، ذهنی و...) در قالب‌های جذاب و هنری با مشارکت صدر صد خود دختران.

۱۰ مهارت پیشنهادی سازمان بهداشت جهانی:

مهارت‌هایی که سازمان بهداشت جهانی برای داشتن زندگی فردی و اجتماعی موفق معرفی کرده است، عبارتند از:

۱- مهارت خودآگاهی

۲- مهارت همدلی

۳- مهارت روابط بین فردی

۴- مهارت ارتباط موثر

۵- مهارت مقابله با استرس

۶- مهارت مدیریت هیجان

۷- مهارت حل مسئله

۸- مهارت تصمیم‌گیری

۹- مهارت تفکر خلاق

۱۰- مهارت تفکر نقادانه

در ادامه به توضیح مختصر هر کدام از این ده مهارت می‌پردازیم: مهارت خودآگاهی:

توانایی شناخت نقاط ضعف و قوت و یافتن تصویری واقع‌بینانه از خود. شناخت نیازها و تمایلات فردی برای آشنایی با حقوق و مسئولیت‌های فردی - اجتماعی. مهارت همدلی:

درک کردن دیگران و مشکلاتشان در هر شرایطی. این مهارت به دوست داشتن و دوست داشته شدن و در نتیجه، روابط اجتماعی بهتر افراد با یکدیگر می‌انجامد. مهارت روابط بین فردی:

مشارکت و همکاری با دیگران، همراه با اعتماد واقع‌بینانه که در کنار تقویت دوستی‌ها، دوستی‌های ناسالم را خاتمه می‌دهد تا کسی از چنین روابطی آسیب نبیند.

مهارت ارتباط موثر:

درک بهتر نیازها و احساسات دیگران، به شیوه‌ای که فرد بتواند نیازها و احساسات خودش را نیز در میان بگذارد تا ارتباطی رضایت‌بخش شکل بگیرد. مهارت مقابله با فشار عصبی:

با آموختن این مهارت افراد هیجان‌های مثبت و منفی را در خود و دیگران می‌شناسند و سعی می‌کنند واکنشی نشان دهند که این عوامل مشکلی برای آنها ایجاد نکنند. مهارت مدیریت هیجان:

هر انسانی که در زندگی خود با هیجانات گوناگونی از جمله غم، خشم

در این روزهای داغ کرونایی که غم به روح و روان همه پنجه می کشد به ذهنم رسید یکی دو خاطره برایتان بگویم و سعی کنم لبخندی روی لبی بنشانم؛ یادش به خیر، آن اوایل که به مؤسسه‌ی همدم منتقل شده بودم، شاهد اتفاق جالبی بودم؛ دختران این خانه، پیش از حضور من، همیشه در کنار مدیران خانم بودند و من اولین مردی بودم که به عنوان مدیر خیریه‌ی دخترانه‌ی توانبخشی همدم یا فتح‌المبین به کار مشغول شده بودم... برای همین، برای این بچه‌های معصوم سخت بود که با یک آقا یا حاج آقا کنار بیایند. بنابراین تا مدت زیادی بیشتر دخترانی که از کنارم عبور می کردند یا به من سر می زدند مرا «مامان» خطاب می کردند. فکر می کردند هر کسی مدیر همدم باشد، حتما بانوست! خاطره‌ی دیگرم این است که: یادم هست، وقتی این بچه‌ها خیلی باکسی صمیمی می شدند، سعی می کردند با بیان دعا و آرزوی خیر، به طرف اظهار محبت کنند. اما گاهی پیازداغ این دعاها خیلی زیاد می شد و مثلا سعی می کردند به صورت سفارشی و خاص دعا کنند. بنابراین می گفتند: «الهی که بری مکه، برنگردی...!» آن اوایل، بچه‌ها به تعداد کافی در خوابگاه‌ها تخت نداشتند و فضای کافی هم برای گذاشتن تخت موجود نبود. مدتها گذشت تا شرایط فراهم شد و برای یک خوابگاه که بچه‌های فهمیده تری در آن بودند سفارش تخت‌های دو طبقه داده شد. یادم هست که بچه‌ها در صف می ایستادند و با احتیاط و به نوبت در خوابگاه را باز می کردند و سرشان را داخل خوابگاه می آوردند تا برای اولین بار به تماشای تخت دو طبقه نایل شوند! سی هشت سال از حضور در بهزیستی خراسان و هجده سال از شروع کار من در این مؤسسه می گذرد و احساس می کنم که زمان چقدر زود گذشته است. به سهم خودم، درس‌های زیادی از دختران این خانه گرفته‌ام و بزرگترین درس، صبوری و مهربانی است. این روزها، خیلی از دخترها دیگر برای خودشان خانمی شده‌اند و بعضا به اصطلاح از هر انگشتشان هنری می بارد. بی تعارف و براستی مدیریت مؤسسه، این سطح از توانایی و آموزش را، مدیون هنرمندی و دلسوزی همکاران خستگی‌ناپذیر و یاوران یکدل همدم است. از همه‌ی شما همکاران و یاران سپاسگزارم که بودید و همراهیمان کردید و سپاس که ما را در این راه تنها نگذاشتید.

حاج آقای مامان!

• جعفر شیرازی نیا (مدیر خیریه‌ی همدم)

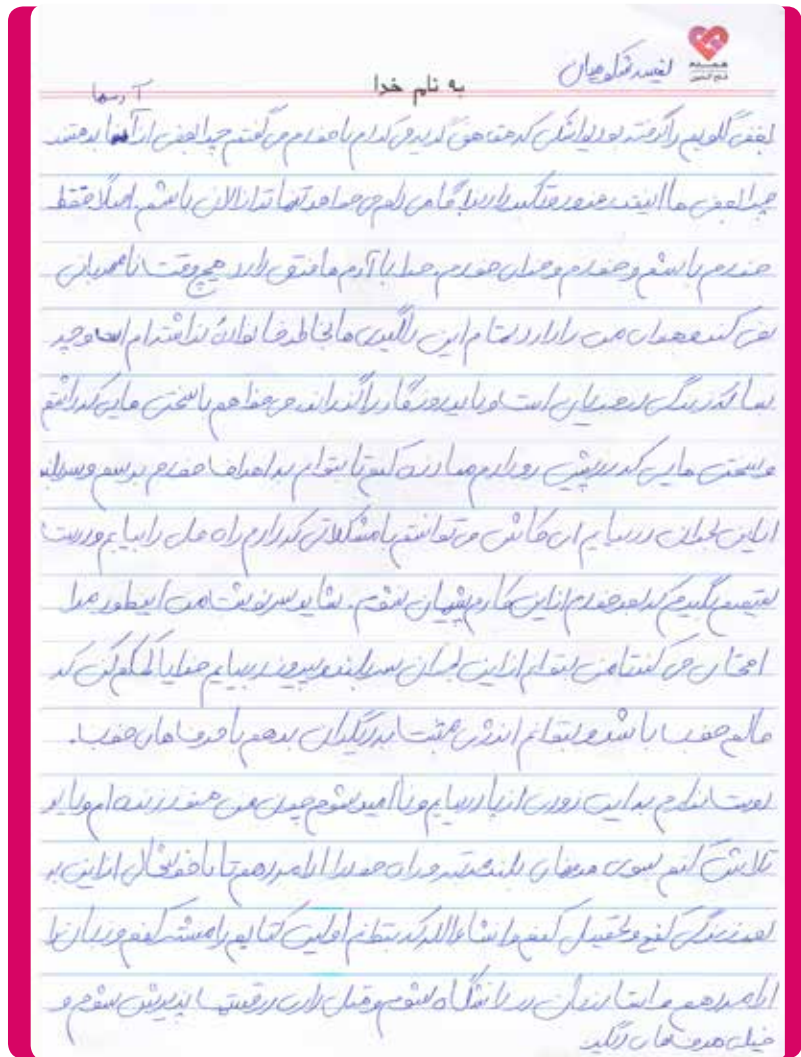




با کمی چرخش لب‌های همدم را متبسم کنیم!

● احمد بهجت - گفتار در مانگر موسسه توانبخشی همدم

قسمتی از سلول‌های مغزش آسیب دیده است. اما آیا روحش را هم از دست داده است؟ آیا آخرتی برایش متصور هستیم. برای خودمان چطور؟ دستش به سختی حرکت می‌کند. آیا دست‌های ما هم به سختی حرکت می‌کنند؟ افکارمان چطور؟ چهارصد هزار تومان برای خرید مانتو و کفش. چهارصد هزار تومان برای شلوار و پالتو. افکار ما با سرعت حرکت می‌کند. بله افکار ما با سرعت حرکت می‌کند اما مهم جهت حرکت است. قسمتی از سلولهای عصبی در سمت چپ مغزش آسیب دیده است. احساسات و عواطف در نیمکره‌ی راست مغز درک می‌شوند و نیمکره‌ی راست مغزش کاملاً آگاه است و شادی و غم را لمس می‌کند. پاهایش را به آرامی تکان می‌دهد و قدم می‌زند. برف و یخ زیر پاهایش صدا می‌کنند. برف و یخ توانایی اش را فریاد می‌زنند. افکار گرم ما می‌تواند توسط دست و پای کودکان همدم لمس شود. زبانش را تکان می‌دهد، از لب‌های نازک و ضعیفش کلامی می‌زاید. گویا تمام احساسش از تغییر جهت افکار ما خشنود شده است. از چرخش افکار ما به سمت نوع دوستی، لب‌های شیرین کودکان این‌خانه، متبسم و شادی‌شان متبلور می‌شود...



• نفیسه شکوهیان (به قلم دختران این خانه)



Fereshteh

CONFECTORY


SINCE 2009



شیرینی خانگی

فَرَسْتَه

| | | | |
|----------|---|------|---|
| ۳۷۶۲۶۴۰۰ | بلسوار ملک آباد. نیش قدس ۱۲ | مشهد | ۱ |
| ۳۸۴۱۳۹۱۳ | احمد آباد. نیش ابوذر غفاری ۳۹ کوهسنگی ۲۳ | مشهد | ۲ |
| ۳۸۸۳۷۴۶۰ | هاشمیه ۱۰. چهارراه دوم بست چپ. بین لاله ۱۲ و ۱۴ | مشهد | ۳ |
| ۳۸۹۱۱۲۱۲ | بین هفت تیر و هنرستان. نیش وکیل آباد ۲۰ | مشهد | ۴ |

 fereshteh_confectionery
www.fereshtehconfectionery.com



www.ranafood.ir





همدم

بایک گل بهار می شود

این دسته گلها دست رنج دختران
همدم است؛ گلی که شما به مراسم‌ها
و همایش‌هایتان می‌برید و بخشی از
هزینه‌ی خیریه همدم را تامین میکند.

موسسه‌ی خیریه‌ی همدم

خیام شمالی - عبدالمطلب ۵۸ | تلفن: ۱۳-۳۷۱۱۲۱۱۱-۵۱

رفاه کارت: ۷۴۷۲ ۳۷۶۰ ۶۳۱۸ ۵۸۹۴

مشارکت آنلاین: www.Hamdham.org



2
YEAR
WARRANTY
1400
WATT



ماکسینی

همراه شما در سفر زندگی ...

بازار بزرگ اطلس ورودی C واحد ۳۰۰۱

تلفن تماس : ۰۵۱ - ۳۳۸۶۰۵۰۹

دفتر مرکزی : ۰۵۱ - ۳۸۴۲۲۵۵۰

@maxini.co @maxinico

www.maxini.ir

HYUNDAI

یخچال فریزر / کولر گازی / تلویزیون / لباسشویی / ظرفشویی / جارو برقی



مشهد - بزرگ بازار اطلس - ورودی C - واحد ۳۰۱ - تلفن: ۰۵۱-۳۳۸۶۰۵۰۹ - دفتر فروش مرکزی: ۰۵۱-۳۸۴۲۲۵۵۰

 @hyundaihomeapp  @hyundaihomeapp



تالار همایش ما همدم

مؤسسه خیریه توانبخشی همدم - فتح المبین

همایش ها و برنامه هایتان را با کار خیر همراه کنید.

(درآمد حاصل از تالار، صرف هزینه های زندگی ۴۰۰ دختر بی سرپرست می شود.)

تلفن: ۰۵۱-۳۷۱۱۲۱۱۱-۱۳

مشهد - خیام شمالی - عبدالمطلب ۵۸

رفاه کارت: ۵۸۹۴ ۶۳۱۸ ۳۷۶۰ ۷۴۷۲

ملی سیبا: ۰۱۰۶۰ ۹۱۴۵ ۹۰۰۹

مشارکت آنلاین: www.hamdam.org

پرداخت موبایلی: #۴۰۰۴۰۰۴*۷۳۳*



@hamdamcharity



@hamdam.charity

DAEWOO

خانه اسنوا شعبه مرکزی

اسنوا

تأسیس ۱۳۵۹

بدون ضامن
ویژه حقوق بگیران
و مستمری بگیران
بانک رفاه

فروش اقساطی ۳۶ ماهه

خرید اقساطی
کالا برای تمامی
اقشار جامعه

تا سقف ۵۰ میلیون (بدون پیش پرداخت)

۱۰ میلیون تومان خرید کنید و ماهیانه فقط ۳۴۷ هزار تومان پرداخت کنید

تا سقف
۱ میلیون
تومان خرید



ال ای دی در سایز های
(۳۶-۴۳-۵۰-۵۵)



لوازم خانگی کوچک

جشنواره
تابستانی

انواع اجاق گاز



انواع ظرف شویی



یخچال فریزر
و سایید بای سایید



انواع لباس شویی

احمدآباد، خیابان راهنمایی، بین ۱ و ۳، خانه اسنوا، مقتدری

۰۹۱۵ ۵۱۱ ۴۳۳۸ - ۰۹۱۵ ۹۰۹ ۲۸۲۵ | ۳۸۴۴۱۰۱۱ - ۳۸۴۰۳۴۹۴

نیک اندیشان ارجمند

جناب آقای علی اکبر علیزاده قناد (عضو محترم هیات مدیره همدم)
و بانوی گرامیتان سرکار خانم عراقی
جناب آقای حسن مدرس (عضو محترم هیات امنا)
جناب آقای مهندس سیدعلی حیدری
جناب آقای علی خسرو شاهی
جناب آقای سید محمد صادق سیدی

همکار گرامی؛

جناب آقای شعبانی
سرکار خانم انسانی
سرکار خانم حمیدی
سرکار خانم اسماعیلی

همدم و اهالی این خانه خود را در اندوه فقدان عزیزانتان شریک می دانند.

همدردی ما را پذیرا باشید.



چند لحظه‌ی علمی و آموزشی

تربیت جنسی فرزندان، نیاز جامعه‌ی سالم
نقش اعتقاد و ایمان در کنترل و درمان بیماری‌ها چگونه درمان می‌شود؟
کودک، احساس مسئولیت می‌خواهد...





تربیت جنسی فرزندان، نیاز جامعه‌ی سالم

• تدوین: صدیقه بختیاری شهری (مدرس و پژوهشگر دانشگاه، دانشجوی دکتری مشاوره)

تربیت جنسی از مشکلات و دغدغه‌های خانواده‌ها است و پدران و مادران در برابر غریزه‌ی جنسی کودکانشان نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند؛ زیرا تربیت جنسی از دشوارترین و حساس‌ترین تربیت‌ها بوده که اندک اشتباه و غفلتی در آن ممکن است باعث گمراهی کودکان شود. مسئله جنسی موضوعی است که والدین در مورد آگاه کردن فرزند خود نسبت به آن در هر اسناد و این تصور را دارند که آگاهی فرزندان نسبت به مسائل جنسی باعث گمراهی آنها خواهد شد و حجب و حیای والدین نیز در ارائه اطلاعات جنسی به فرزندان باعث سردرگمی آنان در این مسئله می‌شود. خانواده نقش مهم و قدرتمندی در اجتماعی شدن جنسی کودکان دارند. توجیه ضرورت طرح مسائل جنسی توسط والدین با هدف آموزش امور جنسی به فرزندانشان امری الزامی است. مشکل موجود در مسیر تربیت جنسی کودکان نداشتن آگاهی و حجب کاذب است. این دو عامل مانع ارتباط بین والدین و فرزندان برای بیان حقایق به روش اصولی و صحیح می‌شود. نیازهای والدین در این خصوص مشخص نیست و والدین هنوز تعریف درستی از آموزش جنسی ندارند. با وجود اینکه در کشورهای غربی آموزش‌های جنسی متنوعی به نوجوانان داده می‌شود، ولی به نظر می‌رسد اکثر نوجوانان هنوز آگاهی لازم را در این زمینه به دست نیاورده‌اند. تنها ۲۵/۹ درصد مادران قادر به پاسخگویی صحیح به سؤالات جنسی فرزندانشان هستند. به هر میزان که والدین در تربیت جنسی کودک از روش‌ها و برنامه‌های جامع، اصولی و منطقی استفاده کنند، تربیت جنسی کامل‌تری انجام خواهد شد. تربیت جنسی جامع می‌تواند به کودکان و نوجوانان کمک کند تا چارچوبی از موضوعات بهداشتی و اجتماعی پیچیده و بحرانی را در ذهن ایجاد کند. فراهم کردن اطلاعات دقیق درباره روابط جنسی و مسائل مرتبط با آن می‌تواند نتیجه تصمیم‌گیری‌هایی باشد که به زندگی‌های سالم‌تر بیانجامد. آیات و روایات و احکام مختلف در اسلام به صورت مستقیم و غیرمستقیم به مسائل جنسی و تعدیل آن پرداخته‌اند؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که این موضوع در اسلام از ضروریات بوده و نمی‌توان اجازه داد که این مسئله خود به خود با مرور زمان برای فرد حل شود.

جواب دادن به مسائل جنسی کودکان در چه سنی مناسب است؟

زمان جستجوی کودکان در سن ۴ تا ۵ سالگی می باشد. در این زمان کودکان سوالات بی شماری ذهنشان را درگیر می کند و دائما از پدر و مادر خود درباره ی دنیای بیرون سؤال می کنند. این سن دوران جستجو و آگاهی جنسی کودکان نیز می باشد. کودکان تفاوت بین دختر و پسر را می بینند و سوالاتی ذهنشان را مشغول می کند. مثلا: بچه چه جور می آید؟ دانشمندان معتقدند دلیلی ندارد که پدر و مادر شروع به صحبت در مورد مسائل جنسی کنند. والدین می توانند در موقعیت های مختلف به سوال های کودکان بسیار مختصر و کوتاه جواب بدهند و از گفتن مسائل اضافی پرهیز کنند. اگر به کودک مان درباره مسائل جنسی توضیحات زیادی بدهیم ممکن است باعث سردرگمی او شود. به والدین توصیه می شود با مطالعه کتاب های آموزشی و شرکت در جلسات مشاوره اطلاعات زیادی را کسب کنند تا بتوانند در برابر سوالات جنسی کودکان پاسخ درستی بدهند. جواب دادن به سوالات جوان ترها قبل از بلوغ به عهده پدر و مادر همجنس کودک می باشد.

نکات مهم در آموزش جنسی کودکان

- ۱- وقتی با سوالات کودکان روبرو شدید از آن ها چیزی را مخفی نکنید. زیرا باعث بی اعتمادی کودکان نسبت به شما می شود و ممکن است اطلاعات خود را از منابع نامعتبر به دست آورد.
- ۲- اطلاعاتی که می خواهید در اختیار کودک خود قرار دهید باید با سن و سال کودک تناسب داشته باشد. در این زمینه می توانید از کتاب های مناسب آموزش جنسی کودکان و مشاوره استفاده کنید.
- ۳- برای جواب دادن به سوال های کودک می توانید از فرزند خود سوال هایی کنید، با این روش می توانید دانسته ها و حدسیات کودک خود را به روش درست ساماندهی کنید.
- ۴- آموزش جنسی کودکان خود را تا پایان دوره ی راهنمایی به تولید مثل معطوف کنید. به این منظور تا کودک به سن خاصی نرسید، هدف از رابطه جنسی را به مسئله تولید مثل و بچه دار شدن محدود کنید.
- ۵- به کودک خود اعضای بدنش را معرفی کنید. کودکان از سن ۲ سالگی به بعد فعالیت های اعضای بدن خود را مثل گوش و چشم را می شناسند. برای معرفی کردن اعضای بدن می توانید از عروسک یا آینه استفاده کنید. پس از نشان دادن اعضای بدن مثل دست، چشم و گوش و پرسیدن از فعالیت های آن ها، درباره اعضای جنسی بدن با عنوان کردن نام علمی آن ها می توانید به سؤالشان پاسخ دهید.
- ۶- اعضای تناسلی بدن را به کودک خود طوری معرفی کنید که هیچ فردی حق ندارد آن را ببیند و لمس کند. به کودک خود آگاهی دهید، اگر شخصی

مواردی که باعث می شود کودکان به مسائل جنسی علاقه مند شوند

اول پیدا کردن اطلاعات از طریق اینترنت، رسانه ها، فضای مجازی و ارتباط برقرار کردن با دوستان خود در مدرسه و دوم مخفی کاری پدر و مادرها! به همین دلیل چون آن ها درباره این موضوعات اطلاعات دقیقی ندارند، اگر سوال هایشان بی جواب بماند ممکن است دست به کنجکاوی بزنند. خیلی از والدین تصور می کنند غریزه جنسی در کودکان وقتی به سن بلوغ رسیدند در آن ها به وجود می آید که این تصور غلطی است.

واکنش والدین نسبت به سوالات جنسی کودکان چگونه است؟

پدر و مادرها در برابر سوالات جنسی کودکان واکنش های متفاوتی از خود نشان می دهند که در ادامه می خواهیم هر یک از این واکنش ها را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- به سوالات فرزندشان پاسخ نمی دهند

گاهی اوقات کودکان به دلیل رفتارهای تند والدین جرات سوال کردن از آن ها را پیدا نمی کنند و اگر سوالی بکنند با جواب تندی مثل: «برو حوصلتو ندارم و حق ندارم با من صحبت کنی» روبه رو می شوند. وقتی به سوالات جنسی کودکان جواب درستی داده نشود آن ها سرخورده می شوند و مسائل جنسی برای شان تبدیل به یک راز می شود و معلوم نیست در سنین بزرگسالی چه شخصیتی در او شکل بگیرد و برای پیدا کردن جواب های خود ممکن است دست به کارهای وحشتناکی مثل رفتن به گروه های ناجور بزنند.

۲- گفتن جواب های اشتباه به فرزندشان

بعضی از والدین از سوال های فرزندشان خسته می شوند و پاسخ های اشتباه به آن ها می دهند. برای مثال: فرزندشان می پرسد من از کجا به این دنیا آمده ام؟ پدر و مادر می گویند ما تو را از بازار خریده ایم. بعد از چند سال که فرزندشان با حقیقت روبه رو شد به والدین خود احساس بی اعتمادی پیدا می کند.

۳- گفتن مسائل اضافه به فرزندشان

گاهی برخی والدین گمان می کنند، اگر همه مسائل جنسی را خیلی روشن به فرزندشان بگویند والدین روشنفکر و به روزی هستند. در صورتی که صحبت کردن در مورد این مسائل باید خیلی خلاصه و کوتاه باشد زیرا کودک توانایی درک همه ی مسائل را به صورت یک جا ندارد.

۴- به فرزندشان اطلاعات درست و دقیق می دهند

برخی از پدر و مادرها برای فرزندشان وقت زیادی می گذارند و از کتاب های آموزشی برای تربیت فرزند خود استفاده می کنند در جلسه های مشاوره شرکت می کنند. همه این موارد باعث می شود کودک به پدر و مادر خود اعتماد زیادی داشته باشد و احساسات خود را در شرایط مختلف با پدر و مادر خود در میان بگذارد.

کشیده می شوند، پس سعی کنید آموزش جنسی کودکان را خودتان بر عهده بگیرید تا فرزندتان به مشکلاتی از این قبیل دچار نشود.

آموزش جنسی کودکان با رعایت نکات مهم و اساسی ذکر شده در خانواده

بعضی از خانواده ها عقیده دارند درباره مسائل جنسی نباید چیزی به کودک خود بگویند، اما برخی دیگر اعتقاد دارند کودکان هر چه زودتر با این مسائل آشنا شوند آسیب کمتری می بینند. اگر پدر و مادر درباره آموزش جنسی کودکان خود واکنشی نشان ندهند، باعث می شود فرزندشان در آینده دچار چالش های بسیاری شود. یکی از این چالش ها می تواند آگاهی زودرس کودکان درباره مسائل جنسی باشد. پدر و مادرها باید روابط خود را از کودکان پنهان کنند یکی از مسائل مهم برای آموزش جنسی کودکان زیر سن ۷ سال طرز برخورد پدر و مادر با همدیگر است؛ پدر و مادر باید به نوع برخوردی که در کنار فرزندشان دارند توجه کنند و حد و مرزهایی را رعایت نمایند. کودکان باید از عشق بین پدر و مادرشان آگاه شوند تا بتوانند در آینده احساس امنیت بیشتری کنند و محبت کردن به همسران خود را نیز آموزش ببینند. اما این گونه عشق و محبت باید خیلی دقیق باشد، تا باعث کنجکاوای فرزندشان نشود. رسول خدا (ص) می فرماید: اگر کودک شیر خوار شاهد روابط جنسی باشد، بعدها این کودک اگر از انحراف سردر آورد، والدین باید خود را در این انحراف مقصر بدانند.

توجه به خواب و استراحت والدین

یکی دیگر از مسائل مهم در آموزش جنسی کودکان این است که والدین باید محل خواب کودک را از حدود ۶ ماهگی به بعد جدا کنند، اما باید اتاق خواب به صورتی باشد که پدر و مادر صدای گریه کودک خود را به راحتی بشنوند تا به او رسیدگی کنند. حتی والدین باید به فرزندشان آموزش بدهند که قبل از وارد شدن به اتاق آن ها همیشه در بزنند.

لطیفه گویی و آمیزش

پدر و مادرها باید مراقب رفتار خود در کنار فرزندشان باشند و در برابر شوخی هایی که با یکدیگر انجام می دهند نکات اخلاقی را رعایت کنند. این قضیه در آموزش جنسی کودکان بسیار مهم و تاثیر گذار است.

آرایش کردن زن و شوهر برای یکدیگر

آرایش کردن زن و مرد در اسلام برای یکدیگر مستحب است، اما مادران باید این نکته را رعایت کنند، در زمانی که فرزندشان در کنار آن ها هست از آرایش های غلیظ جلوگیری کنند.

طرز لباس پوشیدن

والدین برای آموزش جنسی کودکان خود باید زمانی که فرزندشان در کنار آن هاست از پوشیدن لباس های نامناسب جلوگیری کنند. لباس پوشیدن پدر و مادر نباید به صورتی باشد که اندام های جنسی آن ها مورد نمایش کودک قرار بگیرد؛ آن ها باید از پوشیدن لباس های جذب و کوتاه در حضور فرزندانشان خود خودداری کنند.

اعضای بدنش را لمس کرد، سریع با شما در میان بگذارد. می توانید از واژه راز خوب و راز بد برای این آموزش استفاده کنید. راز خوب مثل این است که فردا با هم می خواهیم برای پدر جشن تولد بگیریم و او را سورپرایز کنیم. راز بد مثل این که فردی اندام های خصوصی تو را نگاه کند یا لمس کند و از تو بخواهد آن را به کسی اطلاع ندهی. به کودک خود یاد دهید که حتی رازهای پدر و مادر و والدین و مربی مهد خود اطلاع دهند، زیرا این موضوع ممکن است به او صدمه بزند. با استفاده از بازی ها این موضوع را به کودکان خود آموزش دهید. برای مثال از نقاشی کردن برای شناسایی افراد قابل اعتماد یا غریبه استفاده کنید و یا با بازی کردن نقش افراد غریبه، کودک خود را آگاه کنید.

به کودکان ۲ تا ۶ ساله چگونه بچه دار شدن را توضیح دهیم

برای آموزش جنسی کودکان می توانید به آن ها توضیح دهید که فرزند همه موجودات از تخم به وجود می آید بعضی از آن ها تخم را در درون شکم خود نگهداری می کنند و بعضی دیگر خارج از بدن. برای کودک خود مثال هایی از این قبیل بزنید: این که پرندگان تخم می گذارند بعد روی آن می خوابند و تخم تبدیل به جوجه می شود. ولی مامان ها تخم را در شکم خود نگهداری می کنند و روز به روز بزرگتر می شود تا تبدیل به بچه شود به همین علت مادرها شکمشان بزرگتر می شود.

جواب دادن به گروه سنی ۷ تا ۸ سال

تخم درون شکم مادر که دچار یک سری تغییرات شده، به بچه تبدیل می شود و مادر در بدن خود از آن نگهداری می کند. بچه تا وقتی که وارد دنیا شود درون شکم مادرش می ماند و بعد از گذشت چند ماه به خاطر رشد کردن بچه شکم مادر روز به روز بزرگتر می شود. اگر کودکتان سوال کرد تخم کجا بود باید به او بگویید این تخمک از اول در شکم مادر وجود داشته و خدا آن را درون شکم موجودات زنده برای به دنیا آوردن بچه هایشان قرار داده است. اگر کودکتان پرسید چرا بچه را درون شکم خود ننگه می دارید باید به او جواب دهید، چون بعضی از موجودات به بچه هایشان شیر می دهند و خونگرم هستند، بعد از این که بچه شان به دنیا آمد نمی توانند از خودشان مراقبت کنند، به همین دلیل پیش مادرها می مانند تا بزرگ شوند. مثل: انسان ها، شیر، گربه و ... اگر باز هم کودک سوال کرد بچه ها از کجا به این دنیا می آیند؟ به او بگویید وقتی زمان آمدن بچه به این دنیا رسید، شکم مادر را دکتراها باز می کنند و کودک را وارد این دنیا می کنند. هیچ گاه نباید به فرزند خود دروغ بگوییم که مثلاً من تو را از بازار خریده ام. گفتن اطلاعات نادرست به کودک باعث می شود وقتی بزرگ شد نسبت به پدر و مادر خود بی اعتماد شود. بعضی از کودکان نیز برای جستجوی جواب خود با افراد بزرگسال دیگر رابطه برقرار می کنند و جواب هایی را از آن ها دریافت می کنند که مناسب سنشان نیست و به انحرافات جنسی

با این مسائل آشنا شده است. زمانی که افراد خانواده توانمند شوند و آگاهی پیدا کنند در خصوص تربیت جنسی کودکان می توانند حریم خصوصی را درونی کنند، به طوری که اگر کسی به حریم خصوصی فرزند نزدیک شد باید کودک برانگیخته شود و واکنش نشان دهد.

نامی که برای اعضای خصوصی کودکان توسط والدین انتخاب می شود نباید تحقیر کننده باشد و در اصل باید آن اسم زبان مشترکی بین خانواده و کودک ایجاد کند که هر زمان او بخواهد از عضو خصوصی بدنش صحبت کند از آن اسم استفاده کند. اگر حریم خصوصی توسط خانواده ها درونی نشود و صرف چند کلیپ و عکس در مدرسه و آموزش ببینند، عملاً این آموزش موثر نخواهد بود.



تغییر و نوازش ها

والدین باید از همان کودکی، نواحی خصوصی کودکان را به آن ها آموزش دهند که چه کسانی می توانند به آن جا دست بزنند چه کسانی نمی توانند. باید به آن ها آموزش دهند که اگر کسی به آن نواحی دست زد سریع به پدر و مادر خود گزارش دهند و از گفتن این مسئله به پدر و مادر هیچ هراسی نداشته باشند.

منابع: 3 Iranian Journal of Health Education & Promotion

Volume ۲, Issue Summer ۲۰۱۵

کارگاه تربیت جنسی کودکان و نوجوانان، دکتر سید محسن اصغری نکاح
استاد دانشگاه فردوسی مشهد

سایت آن آموز

سایت یک فراکاو

نگاه کردن فیلم

رسانه ها تاثیر خیلی مهمی در نوع آموزش جنسی کودکان دارند. پدر و مادر باید از دیدن فیلم هایی که ممکن است روی کودکان تاثیر منفی بگذارد جدا خودداری کنند. یا زمانی به تماشای این گونه فیلم ها بنشینند که فرزندشان در آن جا حضور نداشته باشد. مراقبت کردن پدر و مادر در رابطه با فرزندانشان پدر و مادر برای آموزش جنسی کودکان علاوه بر این که باید نوع پوشش و ارتباط خود را با کودکان رعایت کنند. باید به مسائل مهمی که به خود و فرزندانشان ارتباط دارد توجه خاصی داشته باشند.

شست و شوی دست ها و پوشیدن لباس

پدر و مادرها باید به تمیز بودن فرزندشان اهمیت خاصی بدهند. اما موضوعی که در مورد آموزش جنسی کودکان اهمیت دارد این است که شست و شوی کودکان نباید به صورتی باشد که باعث تحریک آلت تناسلی آن ها شود. درباره حمام کردن فرزندتان باید نکاتی را رعایت کنید. از سن ۳ سالگی هر کودکی باید به همراه جنس موافق خود به حمام برود و اگر به هر دلیلی نتوانست در صورتی می تواند با جنس مخالف خودش به حمام برود که لباس کامل بر تن والد مخالف باشد. برای مثال از سن ۳ سالگی دختر باید با مادرش به حمام برود و اگر در صورتی با پدرش به حمام رفت، باید لباس کامل بر تن پدرش باشد. پدر و مادرها باید به این نکته توجه داشته باشند در زمانی که فرزندشان حضور دارد لباس های خود را تعویض نکنند.

سخن پایانی

تربیت جنسی صرفاً به معنای انتقال اطلاعات نیست و یا صرفاً به معنای فراگیری چند مهارت نیست، بلکه افراد باید در بستر رشد و درون خانواده با همراهی جامعه نگرش های مناسب را به میل جنسی خود و همچنین مهارت های لازم برای مواجهه با موقعیت هایی که بار جنسی دارند و آماده شدن برای تعامل جنسی مناسب در درون خانواده بیاموزند، تربیت لازمی درونی شدن این نگرش ها در افراد است. اینکه ما بخواهیم در یک مقطع درسی فقط برخی مطالب را به افراد منتقل کنیم درونی شدن آن تضمین نمی شود لذا بهترین فضای تربیت جنسی خانواده است، الگوی مناسب برای تربیت جنسی الگوی خانواده محور مبتنی بر رشد است. در اصل تربیت جنسی از خانواده شروع می شود و افراد باید از خردسالی در درون خانواده تربیت شوند و بعدها پس از ازدواج بتوانند این مهارت ها را در درون خانواده به کار ببرند. در این موضوع نقش سازمان و نهادهای آموزشی همچون آموزش و پرورش، رسانه، دانشگاه، وزارت بهداشت و ... نباید نادیده گرفت و آن ها با توانمند سازی خانواده ها نقش موثری در تربیت جنسی دارند. متأسفانه یکی از آموزش های غلط تربیت جنسی این است که به کودکان اسم اعضای بدن و حریم خصوصی را بیاموزند. نباید در ابتدا به سراغ کودک رفت چرا که یک کودک در خانواده به طور ملموس



نقش اعتقاد و ایمان در کنترل و درمان بیماری‌ها

• محبوبه سادات مشرف
کاردرمانگر موسسه توانبخشی همدم

شخصیت انسان سالم از دیدگاه اسلام، انسانی است که جسم و روح در آن متعادل باشد. و مهمترین راه برای رسیدن به درمان بیماریها از دیدگاه اسلام دعا و نیایش و آموزه های قرآنی و مذهب می باشند. خداوند در آیه ۱۲۴ سوره طه می فرماید هر کس از یباد من رویگردان شود زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و بدون شک حفظ ارتباط با خداوند که منبع مطمئن فیض و امنیت در عالم هستی است می تواند انسان را از عوامل بهم زنده تعادل مصون و محفوظ نماید. انسانی که خداوند را فراموش می کند نهایتاً به یک فراموشی خطرناک مبتلا می شود که او را در زندگی آسیب پذیر می سازد و زمینه برای ابتلاء به انواع اختلالات خطرناک مبتلا می کند. اصولاً مشکلات رفتاری در زندگی روزمره بیشتر بخاطر کمبودهای معنوی و نبود غنای روحی و عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است. آنکس که به خدا ایمان دارد از همه نگرانیها در امان است. ایمان به خدا، توبه و چشم دوختن به امدادهای غیبی را به همراه دارد و همین عامل باعث رفع نگرانی، دلهره و افسردگی را دارد. وقتی کسی احساس کند که خداوند توانایی حل همه گونه مشکلات بیشتر را دارد در برابر مشکلات خم به ابرو نمی آورد و کمتر دچار بیماری و استرس می شود. امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: همواره به خدای روی بیاور و از او یاری طلب کن که او مشکلات تو را حل کرده و دست تو را می گیرد. و همچنین خداوند در سوره بقره آیه ۳۸ می فرماید: پس هر گاه از جانب من هدایتی به شما رسید کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه دچار بیم می شوند و نه اندوهگین می شوند. مهاتما گاندی رهبر فقید هند می گوید: اگر دعا نمی کردم مدت‌ها پیش

ایمان، اعتقادات مذهبی، دستورات دینی، مراسم و آیین های مذهبی همه عواملی هستند که می توانند در امر درمان و پیشگیری از اختلالات روانی و جسمی به نحوی موثر بکار برده می شود به شرط آنکه روش بکارگیری و موارد استفاده از آنها شناخته شود مخصوصاً اینکه افراد چه سالم و چه بیمار چه درمانگر و چه درمان شونده، از لحاظ درجه ایمان و میزان دینداری تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند. برخورد آنها با مسایل دینی نیز متفاوت است و انتظارات آنها از دین یکسان نیست. استفاده از روشهای دینی در درمان بیماران روانی در دو دهه اخیر مورد توجه و بررسی پژوهشگران و درمانگران قرار گرفته است و گزارشهای چندی در خصوص اثر بخشی این روش منتشر شده است. ایمان موجب امیدواری شده و خوش بینی افراد را افزایش می دهد. دین به افراد متدین نوعی احساس کنترل و کارآمدی می بخشد که ریشه خدایی دارد و می تواند کاهش یافتگی کنترل شخصی را جبران کند. انسان سالم از نظر مزلو، انسان خواستار تحقق خود است که دارای ویژگی‌هایی است. این افراد برای رسیدن به کمال و تحقق خود، درک صحیحی از واقعیت دارند و جهان اطراف را آنگونه که هست می بینند نه آنگونه که خود می خواهند. نقاط قوت و ضعف خود را بدون ناراحتی می پذیرند و وجود خویش را آنگونه که هست و بدون ریا می پذیرند.

این افراد تعهد کاری داشته و احساس مسئولیت و خودباوری دارند. فرور معتقد است نیاز انسانها به تعالی که بصورت میل به فراتر رفتن از وجود منفعل و رسیدن به هدفمندی و آزادی تعریف می شود. سه عامل معنویت، آزادی و مسئولیت از نظر فرور جوهر وجود انسان هستند.

دیوانه می‌شدم. ویلیام جیمز روانشناس بزرگ آمریکایی گفته: ما و خدا بایکدیگر معامله داریم ما اگر خود را تسلیم قدرت او کنیم سرنوشت واقعی ما رقم خواهد خورد.

هر موقع احساس ناراحتی شدید یا بیماری در زندگی رخ دهد، می‌توان به سوی خدا رفت در این صورت میتوان هم چاره جویی کرد و هم کمک خواست و هم آرامش روان یافت. در جهان بینی الهی مهمترین اصل احساس نیاز به خداوند می‌باشد. اگر در این اصل غفلت یا تردید وجود داشته باشد نمی‌توان انتظار داشت که شخصیت انسان صحیح و استوار بنا گردد. آیه ۱۹ سوره حشر: همچون کسانی نباشید که خداوند را فراموش کردند و خدانیز آنها را به خودفراموشی گرفتار کرد. آنها فاسقاند از تفسیر این آیه برداشت می‌شود که مهمترین نکته فراموش کردن نیازمند بودن به خداوند می‌باشد. انسانی که نیاز خود به خدا را فراموش کند نمی‌تواند ابعاد شخصیت خود را بر مبنای استواری بنا نماید و باعث تضاد و تناقض می‌شود. سوره محمد آیه ۳۸ در تایید این مطلب می‌فرماید که خداوند از خلق بی‌نیاز است و شما فقیر و نیازمند هستید.

انسان هر لحظه در حال آزمایش است، لذا فرآیند برخورد او در حوادث و معضلات مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بنابراین انسان نباید انتظار داشته باشد که همه چیز بر وفق مرادش باشد. تحقیقات نشان می‌دهد که افرادی که تغییر در جهان مادی را یک امر طبیعی می‌دانند، نسبت به استرس و افسردگی مقاوم تر می‌باشند. آیه ۱۶۸ سوره بقره بیانگر این موضوع است، کسانی که دچار افسردگی می‌شوند توجهی به توانایی‌های خود ندارند و در تنظیم اهداف خود خیال پردازی می‌کنند و از واقعیت ارزیابی درستی ندارند. یکی از آموزه‌های قرآنی که نظام تربیت اسلامی با تکیه بر آن قادر است سلامت روانی انسان را فراهم نماید، ارائه دیدگاه خاص نسبت خلقت انسان و جهان پیرامون او می‌باشد. قرآن امنیت و آرامش را که ایمان در نفس مؤمن بوجود می‌آورد را در آیه ۸۲ سوره انعام چنین توصیف می‌فرماید: *الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ*؛ تنها آنهایی که ایمان به خدا آورده و آن را عبادت هیچ معبود دیگری بجز خدا مخلوط نکرده اند سزاوار آرامش و طمأنینه هستند و تنها آنها را به راه حق و خیر و هدایت شدگانند. همچنین قرآن کریم در سوره حج آیه ۳۱ می‌فرماید کسانی که بخدا اعتقاد نداشته و قلبشان خالی از موهبت الهی باشد در چنگال ناراحتی‌های زندگی گرفتار می‌شوند و قهر طبیعت وجودشان را پژمرده می‌کند و ملجاء و پناهگاهی ندارند. در حال حاضر علیرغم کوششهای فراوانی که جوامع مدرن امروزی در زمینه‌های تعلیم و تربیت و ارشاد جوانان بعمل می‌آورند تا از آنها افراد مفید و شایسته بسازند، اما این کوششها نتایج مفید و مورد انتظار را به بار نمی‌آورند. یکی از نخستین کسانی که مسئله گرایش به دین را در درمان بیماران مطرح کرد ویلیام جیمز بود که معتقد بود ایمان به خدا بدون شک موثرترین درمان افسردگی و اضطراب است. روان درمانی دینی رویکرد نوین در درمان بیماریها می‌باشد. آنها که رابطه مذهب و مقابله با سرطان را مورد بررسی قرار دادند، به این نتیجه رسیدند که بین مذهب و معنای زندگی رابطه مثبت و بین یأس، خصومت و انزوای اجتماعی و مذهب رابطه منفی وجود دارد. کارن یونگ معتقد بود، در طول سالهای گذشته افراد زیادی که سن بالای ۳۵ سال داشتند جهت درمان به من مراجعه کردند، حتی یک مورد پیدا نکردم که اساساً مشکل فرد، نیاز به یک گرایش دینی نباشد. باتوجه به تحقیق انجام شده، می‌توان دریافت که اسلام ضمن اینکه نیاز به امور دنیوی و توجه به ملزومات جسمانی را مورد عنایت قرار می‌دهد، اما در نهایت یاد خداوند را مایه آرامش جان و روح انسان معرفی می‌ماید. و برای هر یک از امور زندگی دستورالعمل دقیق و تعریف شده ای دارد. لذا در کنار درمانهای کلاسیک می‌توان با تقویت باورها و رفتارهای دینی در امر درمان بیماریها کمک موثرتری داشت.

منابع:

۱) مقالات پرتال فرهنگی راسخوان

۲) مبانی روشهای مشاوره بالینی از منظر اسلام/غلامرضا زهره منش

3) www.tebyan.net & www.aftab.ir

4) University of mazandaran, babolsar, iran

5) Educational & Training organization, babol iran



کودک، احساس مسئولیت می خواهد...

نگاهی به مشکلات کودکان بدسرپرست و بی سرپرست

* تحقیق مشترکی از: هانیه آقامحمدیان و معصومه رضازاده
(از روانشناسان موسسه توانبخشی همدم)

محرومیت از کارکردهای ضروری خانواده (مراقبت، درک همدلانه مشارکت ساختار قدرت شفاف و حل مسئله) می تواند کودکان بی سرپرست و بدسرپرست را در معرض ابتلا به اختلالات رفتاری - هیجانی قرار دهد. (خسرو شیری، ۱۳۹۱). رشد الگوهای رفتاری خصومت آمیز (پاترسون و همکاران، ۱۹۹۲) و عصبی شدن (رادمنش، ۱۳۹۳) و ایجاد پر خاشگری در کودک از تبعات محرومیت از گرمای عاطفی خانواده است.

تعریف بی سرپرست و بدسرپرست:

بر اساس ملاک های یونیسف، کودکان بی سرپرست، افراد زیر ۱۸ سالی هستند که از سرپرستی و حضور تربیتی، روان شناختی و حمایتی موثر والدین و از مزایای زندگی در خانواده محروم شده اند و از این کمبود رنج می برند. این شرایط علاوه بر کودکان بی سرپرست شامل تمام کودکان بدسرپرستی می شود که یک یا هر دو والدین آنها دچار مشکلات و بیماری هایی هستند و سبب می شود صلاحیت و کفایت لازم را برای انجام وظایف والدینی بصورت موقت یا دائمی از دست داده باشند. در ایران این کودکان با معرفی مقام قضایی به سازمان بهزیستی سپرده می شوند. (سازمان بهزیستی، ۱۳۸۸).

تاریخچه ی حمایت از کودکان بی سرپرست و بدسرپرست: مسائل اجتماعی مثل فقر، بیماری، بی سرپرستی، بیکاری، فحشا بردگی و ... همواره در تاریخ زندگی انسان ها وجود داشته است. مشکل کودکان بی سرپرست نیز دارای تاریخچه ی بسیار طولانی بوده و بی شک از زمانی که بشر زندگی اجتماعی اختیار کرده، با این

خانواده، از قدیم الایام رکن طبیعی و اساسی جوامع انسانی به شمار می رفته است که با ضروریات زندگی و با سرشت و طبیعت انسانی سازگار بوده است. خانواده، نخستین آموزشگاه و پرورشگاه انسان محل کسب ارزش ها، و فضایل انسانی و اخلاقی، زمینه ساز تکامل و تحول و کارگاه الگوسازی و سرنوشت سازی است. (صنعتی نیا، ۱۳۷۰). کودک به عنوان فردی از اعضای جامعه به صورت چشمگیر و پویا در حال تکامل است که در این مسیر بر اساس موقعیت سنی خاص و وضعیت حساس در معرض آسیب های جسمی و روانی قرار می گیرد. او به عنوان یک شخص دارای نیازهای فیزیکی، روانی، اجتماعی و معنوی است. هنگامی که این نیازها در سطح متناسب اعمال شوند، در واقع او در حالت سلامت می باشد ولیکن هر گونه تغییر یا بیماری که سلامتی او را به مخاطره اندازد حالت غیر متعادل ایجاد می کند و باعث عدم ارضای نیاز کودک می شود. (کلائی، ۱۳۷۵؛ به نقل از پورگنابادی، ۱۳۷۰). کودکان هر جامعه، در واقع آینده ی آن جامعه محسوب می شوند. آنها زمانی می توانند برای اجتماع خود مفید واقع باشد که در محیط خانوادگی سالم، مستحکم و امنی تربیت شده باشند. بدون شک خانواده تأثیر بسیار بزرگی در شخصیت کودک دارد. خانواده با توجه کردن به تمام جنبه های رشدی، شناختی، هیجانی، اجتماعی، رفتاری و معنوی کودک می تواند او را برای آینده ی مملکت خود به بهترین نحو تربیت کند. متأسفانه همه ی کودکان از کانون گرم خانواده برخوردار نیستند کودکان بی سرپرست و بدسرپرست، از حضور تربیتی، روان شناختی و حمایت مؤثر والدین و نیز از مزایای زندگی در خانواده محروم هستند. (دکتر اصغری نکاح، میدری دربندی، ۱۳۹۸).

۳- محرومیت‌های عاطفی

محرومیت عاطفی، یک اصطلاح عمومی است و به هر موقعیتی که فرد از واکنش‌های عاطفی دیگران محروم شود، اطلاق می‌گردد. غالباً محرومیت عاطفی درباره‌ی کودکانی به کار می‌رود که در موقعیت‌های بدون عشق و محبت و تماس با دیگران بزرگ می‌شوند. (معصومی، ۱۳۸۵؛ به نقل از نصرالهیان مجرد ۱۳۸۶). محرومیت پنهان که در آن مسئله‌ی فقدان مطرح نیست؛ بلکه عدم تأمین نیازهای بدنی و روانی با وجود منبع تأمین‌کننده، است. در اینجا ممکن است پدر و مادر و هم‌کانونی به نام خانواده، وجود داشته باشد، اما فضای حاکم بر خانواده مثل طرد کودک و نوجوانان، کمبود محبت و عدم توجه به خواسته‌ها و نیازهای فرزندان به محرومیت تدریجی و پنهان آنان از مهر و محبت و حمایت عاطفی منجر شود.

محرومیت آشکار:

در محرومیت آشکار، کودکان و نوجوانان از رسیدگی عاطفی پدر و مادر و یا هر دو، به دلایلی «جدایی، طلاق و مرگ والدین و...» محروم می‌شوند. هر چند کارکرد اصلی مراکز شبه خانواده تأمین کارکرد اصلی خانواده برای کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست است اما با انتقال این کودکان از محیط آسیب‌رسان خانواده به محیطی با آسیب‌های کمتر کافی به نظر نمی‌رسد و سوگ ناشی از فقدان خانواده این کودکان را در معرض اختلالات روان‌شناختی مانند افسردگی، اضطراب، شکایت جسمانی، بازدارندگی، پرخاشگری، رفتار قانون‌شکنانه و برانگیختگی رفتارهای اغتشاش‌آمیز شامل انحراف از هنجارهای اجتماعی، تخریب اموال و آسیب زدن به دیگران قرار می‌دهد که بر زندگی کودک اثرات منفی پایدار خواهد داشت. استمرار و تداوم ارتباط با والدین به‌ویژه در سالهای نخست زندگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در این میان کودکانی که در پرورشگاه به سر می‌برند و با افراد گوناگون در تماس اند و در معرض بیشترین خطرات در این زمینه قرار دارند، به دلیل محرومیت‌ها و ناکافی‌های مختلف غالباً دچار مشکل روانی-اجتماعی می‌شوند.

.....

منابع و مأخذ:

- ۱- پایان‌نامه‌ی مقایسه‌ی اثربخشی بازی درمانی شناختی-رفتاری گروهی و بازتاب درمانی بر کاهش پرخاشگری کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست، استاد راهنما دکتر حمیدرضا آقامحمدیان شعریاف، استادان مشاور، دکتر عبدالحسین آقامحمدیان شعریاف، دکتر سید محسن اصغری نکاح، پژوهشگر مهدیه سروری، زمستان سال ۱۳۹۴
- ۲- سازمان بهزیستی کشور، معاونت امور اجتماعی (۱۳۸۸)، دستورالعمل تخصصی مراقبت و پرورش کودکان تحت سرپرستی سازمان بهزیستی کشور. تهران: تدارک کل روابط عمومی بهزیستی کشور، خدیوی زند، م (۱۳۷۴).
- ۳- پرخاشگری و ناکامی (تغذیه‌ها و مفاهیم، سنجش و تشخیص و روان درمانی). تهران، انتشارات تربیت، اصغری نکاح، م (۱۳۸۸).
- ۴- صنعتی نیا، ع (۱۳۷۰)، کاوشی پیرامون کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست و چگونگی نگهداری از آنان، روابط عمومی سازمان بهزیستی کشور.

معضل نیز روبه‌رو بوده است. لیکن موضوع اصلی چگونگی و نحوه‌ی برخورد و رسیدگی جامعه به آن هاست (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰). بر اساس آموزه‌های دینی، مراد از کودک بی‌سرپرست همان کودک یتیم است. از گذشته‌های دور در ایران و دیگر کشورهای اسلامی بر اساس تعالیم قرآن و سنت همواره صحبت از ایتم بوده است. از دیدگاه اسلام، یتیم کودک بی‌والدینی است که دائماً در معرض فشارهای عصبی و استرس‌های روانی قرار دارد و یا والدینش به فکر مال‌اندوزی اند و برای کودک‌ان اهمیتی قائل نیستند. این کودکان در عین حال که سرپرست دارند، بی‌سرپرست هستند. (بابایی، ۱۳۶۹). عواملی که باعث می‌شوند از طریق خانواده و یا سایر مراجع ذیصلاح در مراکز شبانه‌روزی مورد پذیرش و نگهداری قرار گیرند، عبارتند از: حوادث و بلاهای طبیعی از قبیل سیل، زلزله، قحطی، خشکسالی، گرسنگی، بیماری‌های واگیردار و مرگ و میرهای طبیعی والدین که بر اثر آن تعدادی از کودکان، والدین و اقوام خود را از دست می‌دهند در مورد این قبیل عوامل می‌توان گفت که وقوع آنها اجتناب‌ناپذیر است و پیشگیری و کنترل آنها تقریباً از قدرت و توانایی بشر خارج است. حوادث و عوامل غیرطبیعی که بیشتر در قبال عوامل فردی، خانوادگی و اجتماعی ظاهر می‌شوند، به شرح ذیل است: مجهول‌الزمان بودن والدین، طلاق و جدایی والدین از یکدیگر، ترک خانواده توسط پدر، اعتیاد والدین یا یکی از آنها، عدم صلاحیت اخلاقی والدین یا یکی از آنها، بیماری صعب‌العلاج والدین، فقر، مفقودالاثربودن والدین، وجود نابسامانی، آشفتگی و ناسازگاری خانواده، خیانت والدین نسبت به یکدیگر، اختلافات اعتقادی و طبقاتی والدین با یکدیگر کثرت فرزندان خانواده، ازدواج مجدد والدین، وجود ناپدری و نامادری در خانواده، زندان بودن والدین یا یکی از آنها، محل زندگی و مسکن نامناسب، فرار کودکان از خانه به لحاظ داشتن خانواده خشن، مستبد و بی‌ثبات و در نهایت طرد و رها کردن کودکان در مجامع و معابر عمومی. عوامل یاد شده به لحاظ عدم کارکرد و انجام درست و صحیح وظایف خانواده و اجتماع در قبال خود و یکدیگر بروز می‌کنند. در میان عواملی که اشاره شد، عدم احساس مسئولیت در قبال کودک عمده‌ترین عامل به شمار می‌رود به طوری که در گذشته تعداد زیادی از پذیرفته‌شدگان در شبانه‌روزی‌ها را کودکان تشکیل می‌دادند که والدین و یا بستگانی داشتند. لکن شناخت غلط از ارزش‌ها این کودکان را راهی پرورشگاه که چون فراموش‌خانه می‌نماید، کرده بود. (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰).

محرومیت از والدین:

اگر محرومیت به معنی از دست دادن (فقدان) چیزهایی که مطلوب و محبوب و موردنیاز ضروری زندگی انسان است، دانسته شود، می‌توان آن را بصورت‌های ذیل تعریف کرد:

۱- محرومیت حیاتی

۲- محرومیتی حسی-ادراکی

به رنگ چشمهای مادرم...

• سویداسپاهی لاین

با صدای زنگ موبایلم به خودم آمدم.

شماره ناشناس بود؛ متعجب می شوم اگر ناشناسی زنگ بزند. معمولاً وقتی شماره ناشناس است، دلم فرو می ریزد، از بس که دانشجوی سر به راه و مظلومی هستم! سریعاً از کلاس بیرون زدم و با هزاران سلام و صلوات گوشی را جواب دادم. صدای خش دار گنگی پرسید: خانم سپاهی؟

با صدای لرزانی گفتم: بله خود هستم!

صدایش را صاف کرد و محکم گفت: من منشی آقای دکتر یحیوی ام؛ رییس دانشکده! ایشان می خواهند قبل از ساعت ۱۲ شما را اینجا ببینند. لطفاً تشریف بیاورید. و گوشی را قطع کرد. تا چند دقیقه گیج و منگ سر جایم ماندم و بعد که کم کم به خودم آمدم، سعی کردم حالت عادی نشان دهم و برگردم سر کلاس. هنوز ننشسته بودم، با پیچ و پیچ همه‌ی دوستانم را متوجه موضوع کردم تا اگر لازم شد هر کدامشان داستانی برای سرهم کردن در ذهن داشته باشند! تا ساعت ۱۱ و ۴۵ که کلاس تمام شد یک کلمه هم به حرفهای استاد گوش نکردم. فکرم هزار جارفت و مدام در دل خودم را دلداری می دادم که: دختر آرام باش، چیزی نیست... حالا تو که آنقدرها شر نیستی... اگر هم کمی شر به پا کرده‌ای که برایش اخراجت نمی کنند! به ضرب و زور تسلی‌ها و تسکین‌ها، هر طور بود تا سر موقع طاقت آوردم. دوستانم همگی پای پله‌ها مثل لشکر شکست خورده‌ای که برای حریف پیک تسلیم می فرستند، ایستادند و من خودم را مثل موسی کوتقی‌های محوطه‌ی دانشکده، تادم اتاق رئیس از پله‌ها گیج و بلا تکلیف بالا کشیدم! وارد دفتر شدم و بی مقدمه رو به منشی دکتر که بعضی‌ها شوخی و جدی می گفتند مادر آقای رییس است، گفتم: ببخشین حاج خانم، آقای رییس معمولاً دانشجویها را برای چه چیزی می‌خواود؟ پیرزن سرش را با بی حوصلگی از لای دفتر هایش بیرون آورد. عینک ته استکانی اش را ته بینی اش چسباند و گفت: دختر جان برای کار خلاف! از فرط هیجان و اضطراب چشمم سیاهی رفت. تمام خلاف‌هایم از دوسالگی - که چوب خشک‌های حیاط خانه‌ی همسایه را آتش زدم - تا همین شورش‌های که اخیراً برای تعطیلی دانشگاه راه انداخته بودیم، یک به یک از جلو چشمانم رژه رفتند. خانم منشی، که رنگ پریده‌ی مرا دید، دلش سوخت و گفت: خب حتماً که حالا برای کار خلاف نیست دختر جان! شاید کار خوبی کرده باشی! بلافاصله و در کمال صداقت پاسخ دادم:

ای مادر جان! کدام کار خوب؟ من در تمام عمرم یک کار خیر هم نکرده‌ام! خنده‌ای کرد و گفت: نگران نباش، انشالله که خیر است! حالا بفرما برو داخل. داستان منجمدم، به هزار زحمت به سرمای دستگیره‌ی در غلبه کردند و پس از سه بار تلاش، هر چه توان در بدن داشتم جمع کردم و بالاخره در باز شد. از اینکه خان اول را پشت سر گذاشته‌ام نفسی عمیق و آهسته کشیدم. جناب رییس که داشت با تلفن حرف می‌زد، متوجه حضورم شد و با دست اشاره کرد بنشینم! در طول مدتی که داشت با تلفن حرف می‌زد، تک تک مفاصلم انگار داشتند تحلیل می رفتند. ولی طبیعی نگاهش می‌کردم و سعی داشتم لبخند کم رنگی را که بر لبانم بود، حفظ کنم. در این فکر بودم که امروز چه غذایی کشیدم و از شدت استرس چند سال از عمرم کاسته شد... که بالاخره تلفن رییس سر آمد. باخودم گفتم الان است که دادی به سرم بکشد و مثل باز جوها دورم بچرخد و بد و بیراه نثارم کند و من هم گریه‌کنان به تمام گناه‌های کرده و نکرده اقرار کنم! تلفنش که تمام شد، گفت: سلام دخترم؛ حال شما؟ احوال شما؟ روزگار بر وقف مراد هست؟ از نوع کلمات و لحن صحبتش حیرت کردم. چند ثانیه‌ای حاج و واج نگاهش کردم و بعد خودم را جمع و جور کردم و گفتم: خدارا شکر، جناب رییس برای ما دانشجویان هم می‌گذرد.

پس از کمی خوش و بش گفت: شنیده‌ام برای این بیماری که جدیداً از چین آمده، دست به اعتراض زده و دم در اداره‌ی آموزش، تجمع کرده‌اید؟ با صدایی که انگار از ته‌چاه می‌آمد، گفتم: خب آقای دکتر خطر دارد. ما کارآموزی می‌رویم و خدای نکرده اگر کسی مبتلا بشود همگی در خوابگاه این و ویروس را می‌گیریم و می‌میریم! با خنده‌ای که آشکارا تمسخر و تردید در آن بود، گفت: خانم دانشجوی این‌ها همه شایعه است، مگر بیماری به اینجا هم می‌آید؟ تا برسد جلوی اش را گرفته‌اند! بعد هم کلش یک سرماخوردگی ساده است! بعد، از طرف راست میزش جلوتر آمد و بالحنی جدی‌تر گفت: از این شوخی‌ها گذشته دخترم، مگر وقتی داشتید انتخاب رشته می‌کردید فکرش را نکرده بودید؟ مگر نمی‌خواستید در جامعه‌ی کادر پزشکی و درمانی، به جامعه خدمت کنید؟ حالا هم شما، این گوی و این میدان! گفتم: ولی آقای دکتر...

نگذاشت حرفم را تمام کنم. گفت: ولی نداریم خانم سپاهی... من کل روز را که وقت ندارم به همه توضیح‌واضحات بدهم... بروید و در این میدان بجنگید!



از اینکه دست خالی و پکر داشتم اتاق رییس را ترک می کردم، عصبانی و دلخور بودم. بلند شدم و با خدا حافظی مختصری از اتاق زدم بیرون و یک راست رفتم پیش دوستانم و با صدایی رسا که تقریباً به داد و فریاد شبیه شده بود، گفتم: آقا که خودش را در اتاقش قرطینه کرده است، حالا از ما دانشجویان سال دومی انتظار جنگ دارد! هیچ یک از دانشجویان حرفی نزد. همه فهمیدند چه خبر بوده. راهی خوابگاه شدیم و غمگین و بی حال، خزیدیم روی تخت هایمان. هنوز یک ساعت از لم دادنمان نگذشته بود که ناگهان دوستم با خوشحالی فریاد زد تلگرام هایتان را چک کنید، استانداری همه ی دانشگاهها را تعطیل اعلام کرده است! آخ جان... و سایلمان را جمع کنیم و همه به سلامتی برگردیم به کانون گرم خانواده هایمان! طوری خوشحال شدم که دلم می خواست بروم دم در اتاق رییس، شکاک در بیاورم و بگویم: خوب شد آقای رییس؟! دیدی که میدان جنگی در کار نیست؟ حالا میدانی بهتر از این چیست آقای دکتر؟ اینکه حالا شما باید هر روز از خانه ات بیرون بیایی و بروی سر کار... ما هم خوشحال و خندان به خانه های گرم و نرممان می رویم و برایتان آرزوی خوشبختی می کنیم و سلامتی!! بساطمان را جمع کردیم و نصف روز نکشیده، بیشتر دانشجویهای خوابگاهی شاد و راضی از این پیروزی جوانمردانه و مفت، راهی شهر هایمان شدیم.

الان که این خاطره را برایتان می نویسم دوماه از آن پیروزی مهم می گذرد؛ با اینکه دلهامان آشکارا برای دانشکده و همکلاسی ها و کادر بیمارستان تنگ شده، ولی خانه ی ما گرم و امن و خوب است... با این حال، یک جای قفسه ی سینه ام، دچار دردی مبهم و تعریف ناشده است. این درد به رنگ چشم های خیس مادر دکتر یحیوی است. هر روز که در تلویزیون خبر جان باختن تعداد بیشتری از اعضا کادر درمانی را می شنوم، تازه می فهمم که موضوع فقط یک سرماخوردگی ساده نیست! بی تعارف، از آن خنده و خوشحالی روز فرار از دانشکده، خبری نیست. تقریباً روزی نیست که با خودم نگویم کاش من هم لیاقت جنگ در کنار دکتر یحیوی را داشتم...



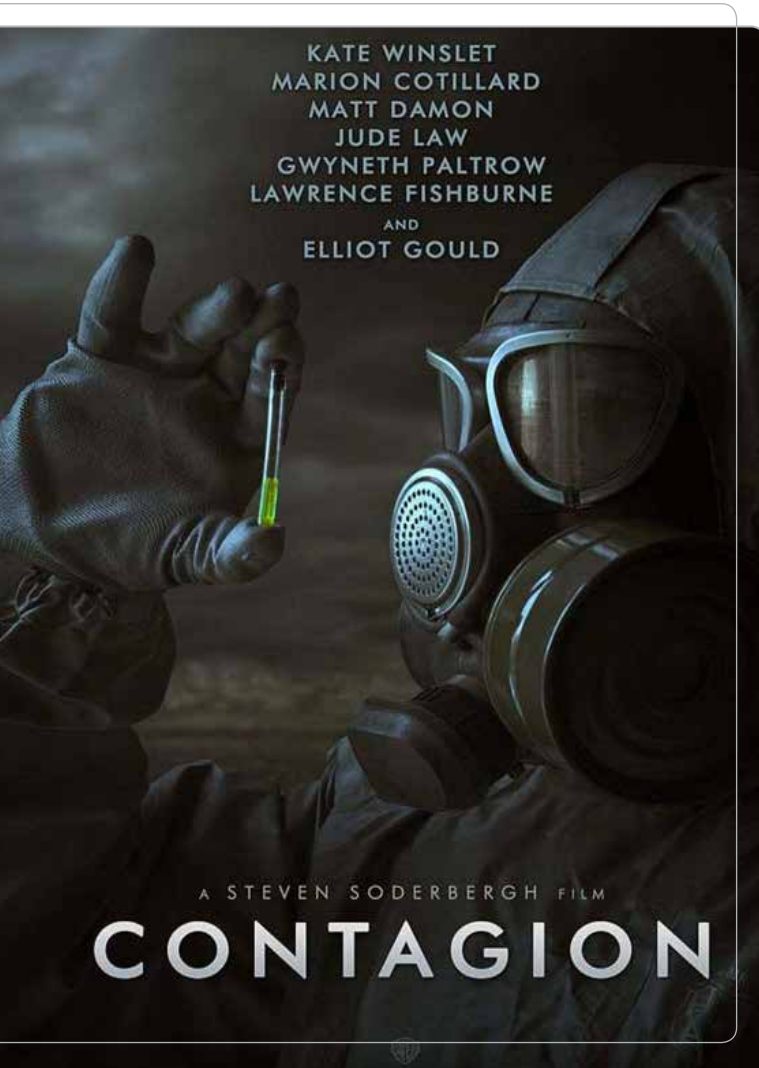
نوع بیماری از طریق شخص به شخص و از راه لمس کردن دست، لباس و هر چیز دیگری که یک فرد بیمار، قبلاً آن را لمس کرده باشد آشنا کرد. البته این اولین بار نبود که از طریق یک فیلم، اختلال شوم انتشار یک مرض همه گیر به نسل بشر رسیده باشد چرا که داستان این فیلم الهام گرفته و تحت تأثیر از بیماری‌های واگیردار در دهه اول قرن ۲۱، همچون شیوع نوعی از کروناویروس به نام سارس در سال ۲۰۰۲ و آنفلوآنزای خوکی در سال ۲۰۰۹ است که خود به تنهایی می توانستند درس عبرتی برای ما باشند. داستان فیلم برای ما و همزمان با خواندن این معرفی کوتاه، بسیار آشنا و قابل باورتر از سال ساختش است؛ سرفه ای که در ابتدای فیلم می شنویم صدای سرفه "بت" (جوینیت پالترو) می باشد؛ یک زن اهل میناپولیس آمریکا که از خانه اش به هنک کنگ سفر می کند. زمانی که زن به آمریکا برمی گردد، همراه با خودش ویروسی ناشناخته را نیز وارد می کند. پسر این زن بعد از مدتی به طرز مشکوکی می میرد و او دلیل مرگ پسرش را پیگیری می کند. همسر "بت" با نام "میچ" (مت دیمون) ظاهراً در مقابل این بیماری کاملاً مصون و واکسینه است. متأسفانه او از این موضوع غافل است که همین ویروس به زودی خانواده اش را از بین خواهد برد. این فیلم از قاعده های تخصصی سبک هیجانی (Thriller) پیروی می کند. به همراه زیر نویس هایی که روز شماری می کنند: روز اول روز سوم، میناپولیس، جنوا... بازیگران بزرگی در نقش بسیاری از شخصیت های کلیدی داستان ظاهر شده اند. کسانی مثل دکتر "الیس چیور" (لارنس فیشبرن) که در مرکز کنترل بیماری ها در آتلانتا مشغول به کار است. دکتر "ارین میرز" (کیت وینسلت) که عضو سرویس اطلاعاتی بیماری های مسری است و تلاش می کند تا رد گسترده

شیوع؛ ۱۰ سال قبل از کرونا!

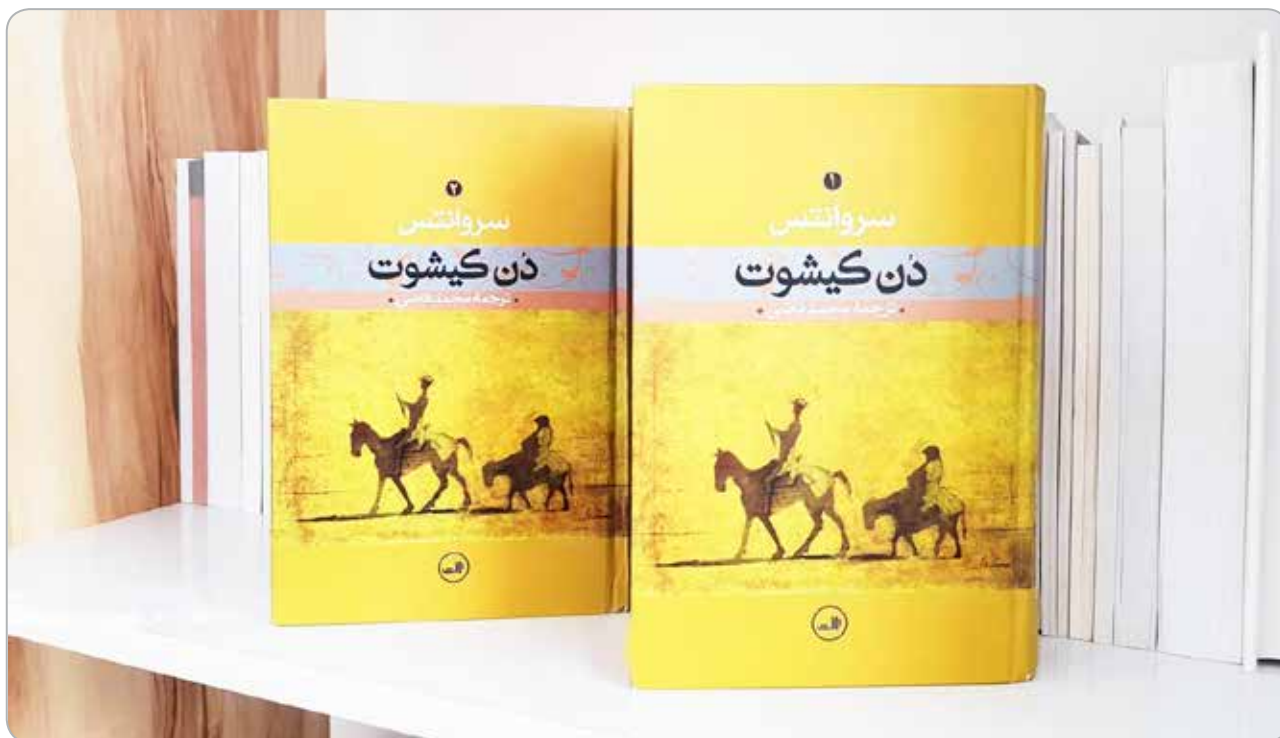
(معرفی فیلم/نگاهی به: شیوع ۲۰۱۱)

● محمد رحیمی

اگر نگرانی های فیلم "شیوع" را جدی می گرفتیم... اگر حداقل دست های مان را با آب و صابون و هنگامی که از بیرون به خانه های مان برمی گشتیم، می شستیم... اگر همه ی مردم دنیا خیلی زودتر از اینها ماسک می زدند... اگر بیمار کرونایی شماره صفر چینی زودتر پیدا می شد... اگر زودتر شهرها را قرنطینه می کردیم... اگر جلوی پروازها و مسافری چینی را می گرفتیم... و هزاران اگر دیگر را اگر می دانستیم امروز جهانیان به این شکل درگیر شیوع ویروس مرگبار کووید ۱۹ نبودند. باید سال ۲۰۱۱ بهتر و با دقت بیشتری فیلم "شیوع" را می دیدیم و قدر پیشنهادات خویش را می دانستیم. پیشنهاداتی مثل قرنطینه کامل شهرها، ماسک زدن، تلاش مضاعف برای شناسایی بیماری و راه حل های موثر بهداشتی - اجتماعی درمان آن. و بعد از نزدیک به ده سال از تولید آن اینگونه مستاصل، شاهد مردن هموطنان مان و همین طور سایر انسان های بی گناه که روی زمین بر اثر یکسری ندانستن ها و عاجز بودن ها نمی شدیم و هر روز آمار و ارقام مربوط به بیماری کرونا در صدر اخبار مهم جهان نبود... فیلم شیوع، از ساخته های استودیوی بزرگ فیلمسازی "برادران وارنر" و به کارگردانی "استیون سودربرگ" در سال ۲۰۱۱، جهانیان را با انتشار یک



و پراکنندگی بیماری را با بازدیدهای مستقیم پیدا کند. دکتر "لئونورا اورینتز" (مارتین کوتیلارد) یک محقق از سازمان بهداشت جهانی در جنوا. "آلی هکستال" (جنیفر آل) سعی در تولید و اثربخشی یک واکسن دارد و بی صبرانه نگران آزمایش کردن آن است. اما جدای از داستان‌های مختلفی که در شیوع روایت می‌شود، باید به فضاسازی و فیلمبرداری فوق العاده‌ی فیلم اشاره کرد که یکی از بهترین‌های سال ۲۰۱۱ را رقم زده‌اند. سودربرگ در شیوع توانسته با استادی تمام شهرهایی را به تصویر بکشد که بوی مرگ و وحشت از گوشه کنار آن به خوبی حس می‌شود. مشاهده‌ی بهم ریختگی این شهرها و عکس‌العمل‌های وحشت زده‌ی مردم که به واسطه‌ی درماندگی از درمان بیماریشان بوجود آمد ترس و وحشت زیادی در دل تماشاگر ایجاد می‌کند و او را به این فکر وامی‌دارد که شاید این اتفاق روزی برای خودش هم رخ بدهد! اگرچه گفته شده که داستان این فیلم تخیلی است اما دانشمندان عقیده دارند که چنین فضایی در صورت انتشار ویروسی مانند «آنفلوآنزای خوکی» در ابعاد وسیع به راحتی قابل تجربه کردن خواهد بود. یادمان نرود صحنه‌هایی که بهمن ماه سال ۱۳۹۸ از تلویزیون در مورد شهر ووهان چین برای اولین دیدیم. قرنطینه‌ی کامل شهر و پرسه زدن هیچ آدمیزادی و توقف همه خودروها و بر زمین افتادن و رها شدن اجساد کشته‌شدگان ویروس کرونا و البته بخشی از همین صحنه‌ها را پس از مدت کمی در کشور خودمان و سپس در اروپا و آمریکا نیز مشاهده کردیم... اسکات زد. برنس (فیلمنامه نویس شیوع) هنگام نوشتن فیلمنامه از گروهی از ویروس‌شناسان و همه‌گیرشناسان، از جمله کارشناسان سازمان بهداشت جهانی، مشورت گرفته بود. به گفته‌ی او «شباهت ویروس فیلم ما به ویروس کرونا جزئی، اتفاقی و واقعاً بی‌اهمیت است. چیزی که اهمیت دارد و دقیق است واکنش اجتماعی و فراگیری وحشت و تأثیرات ثانویه‌ی آن است.» در این فیلم شخصیتی به تصویر کشیده شده‌است که شایعانی بی‌اساس درباره‌ی این ویروس منتشر می‌کند و درمان‌هایی جعلی برای آن ارائه می‌دهد. اتفاقی که پس از شیوع ویروس کرونای کووید ۱۹ نیز بارها روی داد. به عنوان مثال شرکت آمازون اخیراً اعلام کرد که از فروش بیش از یک میلیون قلم کالا توسط اشخاص ثالث به دلیل ادعاهای نادرست فروشندگان مبنی بر درمان بیماری کووید-۱۹ جلوگیری کرده‌است. آقای اسکات در مصاحبه با روزنامه نیویورک تایمز گفت که عده‌ای در شبکه‌های اجتماعی با او تماس گرفته بودند و او را به عضویت در سازمانی مخفی که هدفش کنترل مسائل دنیا است متهم کرده بودند. او گفت: «به یاد دارم که یکی از نگرانی‌هایم در آن زمان این بود که شیوع اطلاعات نادرست می‌تواند به اندازه خود ویروس خطرناک باشد.» این فیلم نمونه‌هایی از روانشناسی اجتماعی و رفتار جمعی را ارائه می‌دهد که می‌تواند منجر به هیستری جمعی و از بین رفتن نظم اجتماعی شود. ناراحتی، خشم و ناتوانی در ارتباط با کمبود اطلاعات، همراه با رسانه‌های جدید مانند وبلاگ‌ها، به نظریه پردازان توطئه اجازه می‌دهد تا اطلاعات و ترس را گسترش دهند، که خود تبدیل به نوعی آلودگی خطرناک می‌شوند. شیوع، فیلم بسیار خوبی است که دیدنش به همه توصیه می‌شود. شیوع در پشت دوربین، سودربرگ را دارد که تماشای فیلمهای یکی از واجبات هر سینمادوستی است و در جلوی دوربین هم ستاره‌هایی حضور دارند که کمتر زمانی می‌توانید آنها را یکجا ببینید!



ادب آموختن از بی ادبان!

نگاهی به آموزه‌های رمان دن کیشوت نوشته‌ی سروانتس. ترجمه‌ی محمد قاضی (دو جلد/انتشارات نیل/سال ۱۳۶۹).

دن کیشوت، قدیمی‌ترین و مشهورترین رمان اسپانیایی است به قلم سروانتس (۱۶۱۶-۱۵۴۷). این نویسنده، به واسطه‌ی نگارش این کتاب، به شایستگی بزرگ‌ترین نویسنده‌ی اسپانیا محسوب می‌شود.

انتشار دو جلد کتاب دن کیشوت با فاصله‌ی ۱۰ ساله صورت گرفت. جلد اول در سال ۱۶۰۵ و جلد دوم آن در سال ۱۶۱۵ در اسپانیا انجام شد. این کتاب به بیش‌تر از ۳۰ زبان زنده‌ی دنیا ترجمه شده است. مثلاً در شوروی سابق از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰، پنجاه بار و هر بار ۹۰۰/۰۰۰ نسخه از این کتاب چاپ شده است.

قهرمان اصلی کتاب «آلونزو کیژانوی نیک‌نفس» و یا به تعبیر خودش «دن کیشوت پهلوان منش» نام دارد. دن کیشوت «پهلوان پنبه‌ای» است که به قول نویسنده «ملقمه‌ای است از عقل و جنون» (ص ۱۱۵۷). دن کیشوت اسبی دارد به نام «رسی نانت» و مهتری دارد به نام «سانکو» که دارای خری خاکستری رنگ است. دن کیشوت قصد دارد علیه ظلم و بیداد از ناحیه‌ی هر کس، هر چیز و هر جا بایستد. مهترش نیز در آرزوی حکومت بر یک جزیره است که از طرف دن کیشوت و بعد از پیروزی نصیبش خواهد شد. کتاب دن کیشوت یک رمان است، کتاب تاریخی نیست اما از خواندن آن نکات جالبی بدست می‌آید. مثلاً: ۱- در زمان چاپ کتاب (۱۶۰۵ م) کپی‌برداری از نام این کتاب مشهور مانند

«اگر اتفاق افتاد که یکی از دشمنانت را محاکمه کنی، زینهار که به یاد عناد و کینه‌ی دیرینه نیفتی و تنها نظر به حقیقت امر کنی». باز در ادامه‌ی چگونگی قضاوت کردن می‌گوید: «اگر زنی زیبا به درگاه تو آمد و داوری خواست... چشم از اشک چشمان او برگیر... با صبر و وقار و متانت به ماهیت دعوی او توجه کن...» (ص ۹۹۰). باز درباره‌ی قضاوت می‌گوید: «آن را که باید به عمل قصاص دهی، به زخم زبان میازار».

علی‌رغم این که نویسنده‌ی کتاب یک مسیحی معتقد و متعصب است و نظر مساعدی هم نسبت به اسلام و مسلمین ندارد، ولی همان گونه که ملاحظه می‌شود منشور عدالت خواهی، قضاوت و حکومت را زیبا ترسیم می‌کند. ۷- برای رفتار خصوصی حاکم نیز دستوراتی دارد. مثلاً: «هیچ وقت سیر و پیاز مخور»، متین و موقر راه برو (شبیبه نصیحت لقمان حکیم به فرزندش: «با تکبر و سرمستی در زمین راه مرو» (آیه ۱۷ سوره‌ی لقمان). باز ادامه می‌دهد که: «آگاه باش که شراب نه از عهده‌ی نگهداری راز برمی‌آید و نه از عهده‌ی وفای به عهد». و باز می‌گوید: «دقت کن... در حضور کسی آروغ... نزن»، «هرگز نباید شلوار کوتاه به پا کنی، زیرا شلوار کوتاه نه شایسته‌ی بزرگان است و نه در خور حکمرانان». سروانتس در لابلای کتاب، دستورات اخلاقی هم می‌دهد، مثلاً می‌گوید: «حق ناشناسی... و غرور بزرگترین گناهی است که آدمی با آن آشناست». نویسنده هم چنین نسبت به کسانی که محبت در حق فردی کرده‌اند، توصیه به حق شناسی می‌کند و مخصوصاً نسبت به خدا که همواره در حق «او» تفضل و عنایت کرده است. (ص ۱۰۷۸).

حتی در جای دیگر می‌نویسد: «ساکنین دوزخ حق ناشناسانند» و ایضاً درباره‌ی حق ناسپاسی می‌گوید: «حق ناسپاسی گناه کبیره است». (ص ۱۱۴۳).

۸- کتاب دن کیشوت، کتابی است رمان و داستانی مهیج، با این وجود گهگاهی به نکات ادبی جالبی برمی‌خوریم که به عنوان نمونه تعدادی از آنها را ذیلاً به نظر ارباب معرفت می‌رسانم: الف) دوره برای غنی شدن وجود دارد: علم و دانش و شمشیر و سلاح. (ص ۶۵۰) ب) شاعری، دردی است مسری و بی‌درمان. (ص ۵۷) ج) بی‌گناه اغلب به آتش گنهکار می‌سوزد. (ص ۵۷) د) در آنجا که حسد حاکم است، فضیلت نمی‌تواند زندگی کند. (ص ۵۳۳) هـ) حسد، ریشه‌ی تمام دردهاست. (ص ۶۶۴) و) در آنجا که حسد حکمفرما است جای زندگی برای جوانمرد نیست. (ص ۵۳۳)

ز) چراغ اقبال، تندتر از چرخ آسیاب می‌گردد. (ص ۵۳۳).

ح) از قول زول سزار می‌گوید: «بهترین مرگ، مرگ ناگهانی است». (ص ۹۲۵) ط) شجاعت، فضیلتی است که مابین دو ذیلت بزرگ، یعنی جبن و جسارت قرار دارد. (ص ۷۵۳)

نکته‌ی بارز دیگر کتاب دن کیشوت، استفاده‌ی نویسنده به مقدار فراوان از اسطوره‌های یونان باستان می‌باشد.

زمان حاضر، شایع بوده است. مثلاً نویسنده‌ی دیگری به نام «آوه لاند» به گمان این که سروانتس (۱۶۱۶-۱۵۴۷) یا در گذشته است و یا نمی‌تواند جلد دوم کتاب را بنویسد، جلد دوم کتاب دن کیشوت را نوشته و به بازار نشر ارسال می‌کند. سروانتس از این حرکت نابخردانه به شدت خشمگین می‌شود به نحوی که در آغاز جلد دوم کتاب، نویسنده‌ی مزبور را به «دزدی و خیانت» متهم می‌کند. این گونه سرقت‌های ادبی در کشور ما هم مع‌الاسف وجود دارد. در وادی علم و دانش هم موارد مشابه مشاهده می‌شود. ۲- نوشتن این کتاب هم‌زمان بوده است با «محکمه‌ی تفتیش عقاید». ۳- سروانتس و یا به تعبیر دیگر دن کیشوت از مسلمانان متنفّر است. مثلاً مسلمانان را «دزد و راهزن و بربر» معرفی می‌کند و یا وقتی که تازه مسلمانی به دین مسیحیت برمی‌گردد تعبیر زیر را به کار می‌برد: «از عضوی بیمار و قانقاریانی (اسلام) به عضوی سالم و طیب (مسیحی) مبدل شد!» (ص ۱۲۱۷). در عصر سروانتس، مسیحیان اسپانیا نسبت به ترکان عثمانی نظر منفی داشتند به نحوی که این اعتقاد به صورت ضرب‌المثل درآمده بود. مثلاً: «ترک باشم اگر چنان کار (ناشایستی) را انجام بدهم». (ص ۱۰۹۸). ۴- در زمان نوشتن کتاب دن کیشوت (۱۶۱۵ و ۱۶۱۵)، در اسپانیا، بازار فروش دختران وجود داشته است. (ص ۱۲۷۵). باید یادآوری کرد که اسپانیا در آن زمان مستعمرات فراوانی (من جمله آمریکا) داشته است.

۵- مترجمین فرانسوی، اسپانیایی و حتی فارسی (محمّد قاضی)، به چند اشتباه تاریخی و یا ادبی سروانتس اشاره کرده‌اند. ۶- سانکو (مهرتر دن کیشوت) کاندید حکومت بر یک جزیره به نام «ارزان‌آباد» می‌شود. دن کیشوت به عنوان ارباب او شروع به دادن درس حکومت‌داری می‌کند. گرچه به هیچ وجه قابل قیاس با فرمان امام علی (ع) به مالک‌اشتر نخعی نیست ولی در جای خود ارزنده است. مثلاً به مهرترش می‌گوید: «ای پسر! نخست آن که از خدا بترس... دوم اینکه همواره در نظر داشته باش که کیستی و تا ممکن است بکوش که خود را بشناسی. چه خودشناسی از کسب هر علم و فضیلتی مشکل تر است. ثمره‌ی این خودشناسی این است که دیگر نخواهی کوشید چون وزغ خود را باد کنی تا به بزرگی گاو شوی». (ص ۹۸۷). در ادامه می‌گوید: «به اصل و تبار حقیر خود افتخار کن و شرم مدار از این که اقرار کنی که از خانواده‌ی کشاورزان به جهان آمده‌ای». و باز می‌گوید: «ای سانکو! بدان و آگاه باش که فضیلت و شرافت را راهنمای خود قرار دهی... زیرا اصل و نسب موروثی است و فضیلت و شرف اکتسابی و شرف به تنهایی بیش از اصل و نسب... ارزش دارد». دن کیشوت باز هم ادامه می‌دهد: «کسانی که به عنوان حاکم در ولایتی اقامت می‌کنند، شایسته نیست که مدت مدیدی دور از زن خود بسر برند و بکوش تا وی را تعلیم و تربیت کنی... زیرا حاکم خویشتن دار و خردمند هر چه در دوران حکومت خود بدست آورده است، به دست یک زن احمق و بی‌تربیت به باد خواهد داد». (ص ۹۸۱). دن کیشوت درباره‌ی قضاوت کردن حاکم، نیز توصیه‌هایی دارد:

جدول شماره: ۱۱

افقی:

۱. توانستن است - استفاده از معلولین در تولید که حمایتی جدی از این قشر محسوب می شود ۲. گرداب - قارچ - پیشینه ۳. خریدن - ورزش شهرنوردی - شعله آتش ۴. شکارچی - صوت ندا - دستور - عدد ماه ۵. مخترع ماشین بخار - رگبار ۶. شعر پرداز این شاعر بینادل در سایت اینترنتی همدم خواندنی است - دفع مزاحمت ۷. از تقسیمات ارتشی - مصنوع شیمیایی پر کاربرد در بسته بندی - تلخ ۸. شیار درونی لوله تفنگ - اجیر - پستی در زمین فوتبال ۹. وضو - نوشیدن آن در فصل گرما باعث ایجاد صدمه به سینوس ها می شود - ذره باردار شیمیایی ۱۰. شهری در گیلان - برهنه - هستی ۱۱. نوعی سخت چوب تیره رنگ یا سیاه و مقاوم با چگالی نسبتاً بالا که معمولاً به چندگونه مختلف در سرده خرمالو اطلاق می شود - رها ۱۲. از محصولات ایران خودرو - از نیروهای چهارگانه ارتشی - کلمه احترام آمیز مردانه ۱۳. شلوار جین - محل نگهداری احشام - می گویند سلامتی می آورد ۱۴. سرپرست - ابریشم ناخالص - روشنایی - حرف و ضمیر انگلیسی ۱۵. زبردست - بی باک - تندرستی

عمودی:

۱. نیکو - معرفی این رمان محمود دولت آبادی را می توانید در پرتال اینترنتی موسسه همدم بخوانید ۲. از انواع تزریق آمپول - کشور آفریقای به مرکزیت لیبرویل - خانه تابستانی ۳. موسسه همدم پایه پای دیگر خیران در این کمپین که در ایام ماه مبارک رمضان برپا شد پیوست - تیر پیکان دار ۴. عدد خیطی - محلی برای تهیه و خرید لباس عروس - دستار ۵. بازیکن اسبق تیم فوتبال پرسپولیس تهران ملقب به فرشاد آقای گل - نوشته ها - ژانورسان خیالی ۶. سوره زنان - غلام مقرب و مخصوص سلطان محمودغزنوی - خاندان ۷. چراگاه ها - کتاب خواندنی سیده زهرا حسینی - انگشتان دست ۸. طهارت - درخت پرشاخ و برگ جنگلی - حرف انتخاب ۹. یقه آهاری - تمرین کردن - برندی معتبر برای ساعتی سوئسی ۱۰. صداقت - سنت ۱۱. نیمه اول آغاز - از صنایع دستی دختران همدم که به تامین برخی از مخارج خودشان کمک می کند - مزه دهان جمع کن ۱۲. رودخانه مرزی - بوی ماندگی - مرغ می رود - آسان ۱۳. ذریه - دشمن سرسخت - حکومت مشتمل بر دولت های مستقل ایالتی که زیر نظر دولت مرکزی فعالیت می کنند ۱۴. برادر باوفای امام حسین «ع» و مظهر رشادت و جوانمردی - نقصان - بیمارستان باسابقه مرکز شهر مشهد ۱۵. نیرودادن - اساس - فیل عظیم الجثه ماقبل تاریخ

جواب جدول قبل

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|----|----|---|----|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ن | و | ر | و | ز | ب | ا | س | ت | ا | ن | ی | م | ج | ۱ |
| و | ا | ل | م | ا | س | ت | پ | ا | س | ت | ی | ل | ۲ | |
| د | ر | خ | ا | ه | ا | ی | ک | ر | و | ن | ا | ۳ | | |
| و | ن | ا | ن | ه | ر | و | د | س | ن | ا | ل | ۴ | | |
| م | ن | ا | ن | ت | د | ه | ی | ن | ر | س | خ | ۵ | | |
| ل | ز | ه | د | ر | ه | ب | د | و | ل | ا | ۶ | | | |
| ح | س | ن | ت | ت | ف | ت | ی | ا | ن | ی | س | ا | و | ل |
| ب | ی | ک | ب | ا | ل | ا | د | ی | ن | ق | ۸ | | | |
| ا | ز | ن | ا | ه | ف | ت | م | ی | و | ه | ک | ی | ۹ | |
| ی | ه | ن | ی | ک | ت | ا | ن | ب | ک | ل | م | ۱۰ | | |
| ی | ش | ی | و | ا | ک | ا | ک | ا | ی | و | ط | ۱۱ | | |
| ن | ش | ا | ا | ر | ش | ن | ا | ز | ا | و | ل | ۱۲ | | |
| ه | م | د | ا | ن | ر | ه | ی | د | ز | ا | ق | ۱۳ | | |
| و | ا | م | ن | ف | ر | ب | ی | د | ا | ر | ۱۴ | | | |
| ا | ل | ب | ا | ل | و | س | ی | ز | د | ه | ب | د | ر | ۱۵ |



جدول

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

| | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|--|----|
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۱ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۲ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۳ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۴ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۵ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۶ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۷ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۸ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۹ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۱۰ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۱۱ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۱۲ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۱۳ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۱۴ |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | ۱۵ |

طراح جدول: محمد رضا علیزاده



جایی در آستانه‌ی آسمان

نگاهی به تاریخچه‌ی همدم؛
از گذشته تا امروز

زمین خدا وسیع و هوشیار و خوشبخت است... اما بعضی تکه‌های زمین خدا خوشبخت‌ترند چون می‌شود نردبانی روی آن گذاشت و از درخت آسمان بالا رفت... در گوشه‌ای از شهر مشهد، تکه زمینی قرار دارد، خوشبخت؛ جایی در آستانه‌ی آسمان... محل ازدحام دل‌های مهربان... جایی پر از آرزو... پر از ذهن‌های سپید و بی‌فریب...

سال ۱۳۶۱ بود که تکه‌ای از زمین خدا، به اندازه‌ی ۱۰۰۰۰ متر مربع سهم دختران کم توان ذهنی شد تا در آنجا زندگی کنند آموزش ببینند خدمات توانبخشی دریافت کنند و چند قدم به آرزوهایشان نزدیکتر شوند.

این مکان که ابتدا مؤسسه‌ی فتح‌المبین نام گرفت و سپس با «خیریه همدم» کامل شد، کارش را تحت پوشش سازمان بهزیستی با پذیرش ۶۰ دختر شروع کرد. از سال ۱۳۸۰ نوع مدیریت مجموعه به شیوه‌ی هیئت امنایی تغییر یافت که اتفاق مبارکی بود. از همان سال، اعضای هیئت امنا که همگی از خیرین و نیک‌اندیشان شناخته شده‌اند، با تمام همت و نیرو، در جهت بهتر شدن شرایط دختران همدم، گام برداشته‌اند. اقدامات مؤثری مثل؛ تجهیز، بازسازی و نوسازی بخش‌های مختلف مجموعه، راه‌اندازی سیستم‌های هواساز، احداث سالن‌های همایش و نمازخانه لاندری و تهویه و همچنین تکمیل و بهره‌برداری از ساختمان شهید شاهیید برای کودکان آموزش پذیر در کارنامه‌ی این نیکوکاران می‌درخشد. در سال ۱۳۸۴ مؤسسه به طور کامل از سازمان بهزیستی مستقل و تحت عنوان «خیریه‌ی توانمندسازی و حمایت از معلولین» به هیئت امنا واگذار گردید. هیئت مدیره‌ی مؤسسه، هفت عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل دارد:

حاج اکبر صابری فر (رئیس هیئت مدیره)، مهندس حمید طیبی (نائب رئیس)، دکتر زهرا حجت (مدیرعامل مؤسسه) و آقایان: حسین محمودی علی اکبر علیزاده، مهندس علی کافی، مهندس مرتضی ادیبی و جعفر شیرازی نیا دیگر اعضای هیئت مدیره‌ی همدم هستند. فرزندان تحت حمایت همدم، همگی دختر بی‌سرپرست یا بدسرپرست‌اند. این مؤسسه در ابتدای واگذاری ۱۸۶ مددجو و ۹۳ کارمند رسمی

مأمور به خدمت داشت. این رقم در حال حاضر به ۴۰۰ مددجو و قریب ۱۶۰ نیروی قراردادی افزایش یافته است. این روزها؛ فرزندان این خانه، بر اساس نوع معلولیت یا شرایطشان در سه ساختمان مستقل و مجزا زندگی می کنند:

ساختمان شماره ۱:

(فتح المبین) به مساحت ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ مترمربع و زیربنای حدود ۶۸۰۰ مترمربع محل نگهداری و آموزش معلولین ذهنی عمیق و دختران تربیت پذیر است.

ساختمان شماره ۲:

(مرکز شهید حمید شاهد)، به مساحت ۲۶۰۰ مترمربع و زیربنای ۳۵۰۰ مترمربع محل زندگی دختران آموزش پذیر است.

ساختمان شماره ۳:

خانه ی پناهگاهی ارغوان و شقایق با مساحت ۳۰۰ متر در دو طبقه ی مجزا (هر طبقه ۱۰ نفر) در سنین زیر ۱۴ و بالای ۱۴ سال که فرزندان لب مرزی (میان راهی) توانبخشی همدم هستند.

مرکز آموزش روزانه

مددجویان مؤسسه ی همدم، به طور همزمان از امکانات و خدمات مختلفی برخوردارند، از جمله: استفاده از خدمات توانبخشی از قبیل: فیزیوتراپی گفتاردرمانی و کاردرمانی حضور در فعالیت های مختلف تئاتر و ورزشی برای دستیابی به حداکثر توانمندی جسمی، شرکت در کارگاه های هنری از قبیل گلیم بافی گلسازی قلم زنی روی مس، فرشینه، ملیله کاغذی و ... بدیهی است که فراهم ساختن فضایی شبیه خانه برای دختران این مرکز هزینه های سنگینی به دنبال دارد. در حال حاضر، برای هر مددجو ماهانه بیش از ۲۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال هزینه می شود که یارانه ی دریافتی از سازمان بهزیستی کمتر از یک سوم این هزینه را تأمین می کند و مابقی، با کمک های مردمی تأمین می شود.





, Ali Akbar Alizadeh , Ali Kaffie , Morteza Adibi and Jafar Shirazinia are members of the board of directors .

Companion-backed children are all unmarried or bad guys .

This institute was originally commissioned by 186 clients and 93 officers.

The figure has now risen to 400 clients and nearly 160 contractors.

These days, the children of this home live in three distinct and independent setting , based on their disabilities or conditions Building number (1) :

(Fath – Ol – Mobin) with an infrastructure of about 6800 meters is a place for the maintenance and training of deep mentally disabled and educable girls .

Building number(2) :

(Hamid Shahid's center) with an area of 2600 meters and a 3500 meters underground building is an educational ground for girls .

Building number (3) :

The refuge house of Arghavan and Shaghayegh with a total area of 300 meters in two separate floors (each floor is 10 people) under the age of 14 and over 14 years old , the children of the borderline (between the way)of Hamdam rehabilitation .

Daily training center

Attendees of the Hamdam's institute simultaneously have various facilities and services. Including :

Use of rehabilitation services such as physiotherapy , speech therapy , occupational therapy , participate in various theater and sports activities to achieve maximum physical fitness,participate in artwork such as : weaving , knitting , crocheting , copying , carpet , paper tapestry andobviously , providing a home-like space for girls in the center is costly .

Currently , more than 25,000,000 Rials are spent per client each month that the subsidy received from the welfare organization amounts to less than one – third of this cost,and we are funded by popular support .



A Status Report of Fatholmobin-Hamdani Rehabilitation Charity

God's earth is vast and sober ...

But some of the pieces of the land of God are more prosperous, because it is possible to put a ladder on it and rise up from the bottom of the sky

In the corner of the city of Mashhad there is a patch of land . Fortunately, there is a piece of land happy , somewhere in the sky ... the place of conquering the hearts of the hearts is full of dreams ...

In the year 1361 , a fragment of Allah's earth was absorbed in the size of 10,000 meters was shared of mentally retarded girls that they live there and to be trained , to receive rehabilitation services and get closer to their aspirations .

This place was first named Fath -Ol - Mobin institute

and then completed with (Hamdani charity), began her work under the umbrella organization with 60 girls. Since 1380 , the type of portfolio management has changed in the form of a board of trustees , which was happy .From the same year, members of the board of trustees , all of whom are well-known charities and well-known people , are struggling to improve the Hamdani's girls .

Effective measures such as equipping , rebuilding and renovating the various section of the complex , arrangement of air-conditioner systems, construction of conference hall and prayer hall , landing and ventilation , as well as completion and operation of Shahid's building for educational children shine in the work of these righteous people. In 1384 , the institute was fully independent from the welfare organization (charity for the empowerment and protection of the disabled) to the board of trustees.

The board of directors of the institute has 7 main members and 2 non-core members :

Akbar sabery far (chairman of the board) , Hamid tayyebie (vice chairman) , DR. Zahra Hojjat (managing director of the institute) and Mr. Hossein Mahmoodi

Hamdam

Internal Journal of Fatholmobin Rehabilitation Charity

People who seek (search) for peace and joy in their lives they can find it in helping other people and this has nothing to do with wealth, but it depends on their views to life. In their opinion there is not any stranger on earth and all humans are the members of God's family..

Hamdam is the message from all the girls of FatholMobin to those who smiles as a friend ...



ISO9001:2015
Quality Managment System